



به مناسبت ۳۵ مین سال گرد شهادت زنده یاد محمد طاهر بدخشی

تأثیر ارزشمند محمد طاهر بدخشی در بنیانگذاری
جنبش چپ بنیادی و دموکراتیک افغانستان



بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

دانشمندان عالیقدر ، روشنفکران تحول طلب ، خواهران و برادران عزیز و محترم !

پیش از همه اجازه دهید اظهارات قدرشناسانه ام را از همه برادران و خواهران با سپاسم که در تدویر چنین محفل با شکوه زحمت کشیدند و افتخار اشتراک همه ما و شما را مهیا ساختند از صمیم قلب بیان نموده با اظهار ارج ، شکران و نثار درود و دعا ، احترام خود را به همه ی مبارزان جانباز راه آزادی و عدالتخواهی در سرزمین محبوب ما افغانستان و جهان ، مخصوصن به زنده یاد محمد طاهر بدخشی شخصیت فعال و کلیدی در ایجاد و بنیان گذاری جنبش چپ بنیادی و دموکراتیک افغانستان به جا آورم !

مجموعه زندگینامه این شخصیت صدیق ، صمیمی و بیریبای میهن ما در آثار مجالس یادبودی های گذشته و امروز از جانب تعدادی از فرهیخته گان جامعه ما بیان یافته که تکرار آنرا برای اصراف وقت این محفل زاید میدانم و باین قدر اکتفا مینمایم که استعداد درخشان و توانمند بدخشی در عرصه های کار و فعالیت فرهنگی و اجتماعی از همان دوران ابتدای جوانی در حد سویه تعلیمی صنف چهارم مکتب آنزمان مشهود بود ، این نوجوان خردمند و فعال از طریق راه اندازی روزنامه دیواری مکتب ، ذوق مطالعه و نویسندگی

اشتراک فعال در کنفرانس های ادبی و ارائه مقالات تحلیلی آغاز از دوره صنف هفتم ، توجه اهل فرهنگ و مدیریت مطبوعات و ولایت بدخشان را به خود جلب نمود تا اینکه ایشانرا به همکاری در مقام معاونیت افتخاری قلمی روزنامه بدخشان دعوت و مقرر نمودند ، مطالعه شرح حال و استقامت بی بدیل شخصیت های مبارز این سرزمین هریک حکیم ولوالجی از سرسپردگان نهضت امانیه و شاعبدالله یمگی بدخشی مبارز نهضت مشروطه خواهی ، احساس تحول طلبی و مبارزه بر ضد بی عدالتی را در ایشان زنده تر ساخت ، چنانچه در دوره تعلیمی صنف نهم مکتب به مناسبت روز استقلال افغانستان در حضور داشت حاکم وقت جمعه خان صدیقی ، بدخشی جوان مقاله پرشور و حقیقت نمائی را به خوانش میگیرد که در آن نقش اساسی شاه امان الله ، یاران و همسنگران در استرداد استقلال وطن و نهضت ترقیخواهانه دوره امانی با قرائت شعر انقلابی و آزادیخواهانه از مبارز ناستوه لاهوتی با متن (زندگی آخر سرآید بنده گی در کار نیست - بنده گی گر شرط باشد زنده گی در کار نیست) با جسارت تمام در جمع کثیری از مردم که درین جشن اشتراک داشتند ، قرائت مینماید که باعث اضطراب و جنون والی ولایت میشود ، پا درمیانی تعداد زیادی از خیر اندیشان به ابتکار قاضی صافی به اساس شناخت از خرد اندیشی و استعداد سرشار بدخشی جوان ، غضب حاکم را در حد توهین و لنت و کوب ، مهار و جان و ختم آخرین سال تعلیمی اش را از بربادی نجات میدهند ، و این نخستین زنگ خطری بود که درگوش این جوان برومند نواخته شد ، مطالعه روز افزون آثار و کتب استعداد ، جوانی اش را بارور ساخته ، جرقه های آزادیخواهی و عدالت طلبی ذهن و افکار آنرا به مبارزه دعوت و تشویق نمود ، که بر بنیاد این تأثیر پذیری بدخشی در ۱۹ سالگی که مصادف به سال ۱۳۳۱ خورشیدی میشود درتشکیل شوی اولین سازمان سیاسی محلی بنام «سازمان آباد خواهان میهن» که برای تحقق اهداف مشروطه خواهی دوره هفتم شورای ملی مبارزه مینمودند نقش کلیدی ایفا نموده به حیث شخصیت فعال سیاسی تبارز مینماید. زندگی این دوره بدخشی با شور و هیجان با مصروفیت های بی اندازه در مطالعه انواع کتب و نویسندگی سپری میشود ، محصول این همه کار و تلاش فرهنگی توأم با همه کشمکش های زندگی ایجاد سه اثر ارزشمند فرهنگی به نامهای تاریخ و زندگی شعرا و بزرگان بدخشان ، لعل بدخشان همچون تذکرت الشعرا و تاریخچه خرقه مبارک میباشند که درمحیط ارزشمند فرهنگی جامعه ما از ارزش والائی برخوردار میباشند . * سوانح قلمی بدخشی)

مزید برین آثار ارزشمند تحقیقاتی دیگری مانند : مسأله ملی و اشتراک های اتنیکی در افغانستان ، آریانا و آریا بازی ، اثر داستانی چند قطره اشک ، داستان کاوه آهنگر ، از بلخ تا بدخشان ، ابومحشر بلخی ریاضیدان و اختر شناس ، ابراهیم ادهم بلخی ، مروری بر تاریخ اقتصادی افغانستان ، پژوهشی پیرامون تاریخ سنگی محمد بدخشی ، بیدل از بدخشان ، و ده ها مقاله و اثر پیرامون فرهنگ مردم و ادبیات کودکان و موضوعات مختلف اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی در روزنامه ها و مجلات مرکز و ولایات کشور به اسم خود و گاهی با اسمای مستعار از خود به یادگار مانده است .

زیرمایه و انگیزه دهنده این همه احساس علم پروری و شور انقلابی زاده رهنمائی ، تربیه مؤثر و عملکرد جسورانه پدربزرگوارش زنده یاد وکیل ذاکر که یکی از شخصیت های اجتماعی ، سیاسی و با نفوذ دیار خود بود و در بسا موارد در دوران مسؤلیت وکالت شورا در برابر ستم و بی عدالتی حاکمان مستبد آنزمان چون محمد گل خان و شیر خان به خاطر دفاع از مردم بیچاره و بیوسیله آنوقت ایستادگی مینمود ، چنین

جسارتی در آن زمان که نگاه به جبین اینگونه اشخاص جرم نابخشودنی به حساب می آمد و کجائیکه نقدی شوند و حقوقی از ایشان مطالبه میشد ، دل و گرده شیر و گذشتن از جان و مال و اهل بیت را میطلبید ، همینکه این ابومسلم زمان از آن بهره مند بود ، همچنان بدخشی با ملاحظه وضع رقتبار و رنج آور مردم بیچاره سرزمینش و روان و استعداد توانا و اشتیاق بی پایان به مطالعه که به اظهار خودش از ده سالگی بدان آغاز نموده با مطالعه آثار مختلف دسیاب از کتابخانه خانواده ها ، دوستان و مطبوعات دولتی در شهر فیض آباد و به دوام آن به اساس نوشته خود شان (در سیزده سال اقامت شهر کابل ... شاید مجموعه کتب و آثار علمی در بخش های شعر و ادب ، علوم اجتماعی ، تاریخ و جغرافیه ، تا ساینس و فلسفه ، عرفان شرقی و غیره را در حدود یکهزار و پنجصد جلد کتاب و رساله مطالعه نموده اند) که نتایج این مطالعات و ملاقاتها و صحبت ها با شعرای آزادیخواه ، مشروطه طلبان ، علمای اجتماعی ، و نارضیان کشور علاقه مندی اش به ادامه نویسنده گی در ساحه ادبیات و تاریخ بیشتر شده است در همبستگی به جوانان و آگاهان ولایات شمال شرق به خاطر اعاده حقوق مردم زحمت کش این ولایات (منظور از ولایات بغلان ، کندز ، تخار و بدخشان) که تا دوران حکومت مختنق داود خان در شرایط اختناق قرار داشته از هیچگونه تحول و پیشرفتی بی نصیب بودند دومین سازمان سیاسی به نام سازمان ضیائی شعبه ماورای هندوکش را تشکیل نمودند ، دوام اینگونه کار و فعالیت های روشنگرانه و تحول طلب بر مبنای یاد داشتهای خودشان در نتیجه آموزش تعالیم اسلامی ، عرفان و تصوف ، مطالعات علوم اجتماعی ، تاریخی ، فلسفی ، ساینس عرفان شرقی ، ملاقات های سازنده با شعرا ، آزادیخواهان ، مشروطه طلبان ، علمای اجتماعی و نارضائیان سیاسی شعور روشنفکرانه ملی تیپ بورژوا دموکراتیک ، اصلاح طلبانه و دموکراتیک را در ایشان بوجود آورده زمینه ساز تأمین ارتباطات آن با جوانان مترقی در سال ۱۳۴۰ گردید ، این روابط باعث تحولی دیگر در افکار سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی آن شده در پیچه ی از فلسفه ، علوم و اندیشه های مترقی نوین را به روی آن کشور که با آموزش این بخش از مصروفیت های بیحد و حصر در ساحه نویسنده گی کاسته ، برای برآوردن آرمانهای والای اجتماعی ، سیاسی اش در فکر ایجاد سازمانی وارسته ، انقلابی و فعال در مبارزه با انواع بی عدالتی اجتماعی ، شامل ستم طبقاتی و ملی در پرتو جهان بینی علمی و مترقی متکی به آیدیالوژی سوسیالیزم علمی و انترناسیونالیزم گردید . * برداشته از محتوای زندگینامه قلمی زنده یاد بدخشی

محمد ظاهر بدخشی با آنکه هنوز به پختگی سنی نرسیده بود ولی به پختگی دانش ، تدبیر ، درایت و جهان بینی متناسب آن زمان در جمله بهترین ها قرار داشته توجه سروران کارکنسته نهضت های دموکراتیک و ملی ، مشروطه خواهان ، جوانان افغان ، ویش زلمیان ، ندای خلق ، جمعیت وطن ، درفش مبارزان ملی و دموکراتیک زحمتکشان ، اتحادیه محصلین و ... غیره را که در آن زمان از جمله ی سازمانهای فعال مخفی اجتماعی ، سیاسی بر ضد استبداد نظام شاهی و عقب ماندگی قرون وسطائی جامعه ما هر کدام با طرز افکار و شیوه های دید خود به اوضاع سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی کشور مینگریستند و مبارزه مینمودند به خود جلب نموده بود ، این سازمانها و نهاد های سیاسی ، اجتماعی با انتباه از سرنوشت سرکوب بیرحمانه نهضت های تحول طلب و آزادیخواه وطن ما در طول تاریخ و مخصوصن اساس گذاران نهضت مشروطیت اول و دوم که اولی با نشر سراج الاخبار افغانستان با برنامه (پیروی از احکام دین اسلام ، استقرار مشروطیت ، تشویق مردم به کارنامه های درخشان ملی و میهنی ، تقویت دوستی و تفاهم میان اقوام

و قبایل افغانستان ، انجام اصلاحات اجتماعی به شیوه های مسالمت آمیز ، برای تعمیم معارف مکتب و مطبوعات ، تأسیس شورای ملی ، از راه انتخابات آزاد، نیل به آزادی و استرداد استقلال سیاسی کشور ، تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی ، بنای زندگی نوین ، اقتصاد و فرهنگ پیشرفته و عصری ، جوهر و مضمون اساسی مرامی مشروطه خواهان اول بوده است ، که در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۹ در منزل میر سید قاسم واقع شور بازار شهر کابل به رهبری محمد سرور و اصف قندهاری تأسیس یافته بود که به جرم پیشنهاد تغییر نظام مطلقه به شاهی مشروطیت به امیر حبیب الله ، چهار تن از صدیق ترین و بیباک ترین اعضای سازمان مشروطه از جمله لعل محمد خان ، غلام بچه جوهر شاه غوربندی ، محمد عثمان پروانی ، محمد ایوب خان پوپلزائی ، به فرمان امیر حبیب الله تیر باران و مولوی محمد سرور و اصف ، قندهاری ، سعدالله با برادر و فرزند کاکایش عبدالقیوم به دهن توپ پرانده شدند) * ظهور وزوال ح، د، د ، خ ، اثر دستگیر پنجشیری ، ص ۴۸ . سرنوشت غم انگیز تعداد دیگر این نهضت داستان طولی دارد که توضیح آن فرصت زیادی بکار دارد ، اما میخوام یادآوری نمایم که یاد آوری از فداکاری های گذشته گان قهرمانان ملی مان که به امید وفای هریک ما و شما در دوام دادن افکار و عقاید شان جان های شیرین خود و اهل بیت خود را از دست دادند مخصوصن در چنین روز های مناسب فرض عین ماست و با آنکه مختصر بیان نمودیم اما با بیان خود و شنیدن شما ازین متن و فرستادن دعا و درود به این قهرمانان ملی ما ذره ادای دین در برابر روح بزرگوار شان نموده ایم .

درود بر روان پاک همه آزادیخواهان ترقی پسند صادق جامعه ما و جهان .

ولی سرکوب بیرحمانه و به غل زنجیرکشیدن آزادیخواهان باعث شکست نهضت آزادیخواهی نشده فرزندان فداکار وطن بار دیگر چراغ نهضت را تحت عنوان مشروطیت دوم با عین برنامه مشروطیت اول در وجود شخصیت های ملی هریک عبدالهادی داوی ، متخلص به پریشان، عبدالرحمان لودین ، میر غلام محمد غبار ، محمد ولی خان دروازی ، شجاع الدوله غوربندی ، محمد ابراهیم خان جمشیدی ، آدم خان ، میریار بیک دروازی ، میر زمان الدین دروازی ، غلام احد اعتمادی ، جمعه خان اعتمادی ، سید غلام حیدر پاچا ، غلام محی الدین آرتی ، احمد رحمانی ، کریم نزیهی ، سید قاسم ، سید عبدالله ، بشیر احمد ، میرزا محمد چیندولی ، سید حسن فرقه مشر ، متخلص به شیون ، سردار عبدالحسین عزیز و غیره سرکرده گان و سیماهای تابناک مشروطه دوم بودند که در امر بیداری نهضت آزادیخواهانه و تحول مبارزه مینمودند که در دوران حاکمیت مطلقه نظام شاهی امیر حبیب الله به جرم وطنپرستی به غل زنجیر کشیده و تعدادی کشته شدند که با اعلان استقلال افغانستان توسط شاه امان الله از زندان آزاد و در ایجاد رفرم های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی جامعه با شاه جوان و ترقیخواه افغانستان همکار شدند . ظهور وزوال ح، د ، خ ، اثر دستگیر پنجشیری ، صص ۵۰ - ۵۷

یاد آوری این وضعیت برای آنست در کشوری که سرنوشت آن در گرو یک خاندان و یک قبیله باشد و به پنداشت آن که سلطان ظل الله و مالک همه ی هست و بود وطن ، واجب الاحترام ، بی مسئولیت و سر به نیست نمودن همه ی مخالفین حق مشروع آن است ، مخالفت نمودن گناه نابخشودنی و سزاوار طبیعی هولناک ترین جزاست ، تشکیلهی سازمان سیاسی در همچو شرایط بازی با دم شیر است ، طاهر بدخشی دو بار چنین جسارتی را انجام داد ، او تجربه کافی اصول سازماندهی و تشکیلاتی را کمائی نموده بود ، و از همه مهمتر روحیه مبارزه با بی عدالتی و حاکمیت استبدادی نظام قبیلوی در وجود و افکار آن شعله ور

بود. همزمان با تغییر متداوم اوضاع و شرایط ملی و بین المللی به سود نهضت های مترقی و آزادی خواه ، شرایط جهانی و اوضاع توفنده داخلی ، نظام شاهی را وادار به ایجاد رفرم های جدید در ساختار های دولتی نموده افغانستان را در مسیر تحولات تازه قرار داد ، برای اولین بار مقام صدارت به شخصیت های معتدل بیرون از خاندان شاهی با فراخواندن لویه جرگه نام نهاد و تصویب قانون اساسی جدید در سال ۱۳۴۳ تفویض شد که در آن اندکی به حقوق و آزادی های دموکراتیک مردم جای داده شد و برنامه های انتخابات شورای ملی طی دو دوره به اجرا گذاشته شد و مسئولین حکومتی تحت عنوان صدراعظم با تقرر داکتر یوسف ، محمد هاشم میوند وال ، نور احمد اعتمادی ، داکتر عبدالظاهر ، و موسی شفیق با شعار های دموکراسی افغانی ، جهاد ملی مساوات ، مشروطیت و هر کدام به نوبه خود کشور را در مسیر تحولات و دگرگونی های نوین قرار دادند ، درین میان بحث و مناظره های سیاسی و طرح ها و پیشنهاد های تحول طلبانه بخشی از نمایندگان ملی و مترقی مردم افغانستان را یکباره از خواب وحشت آور ، اختناق و غفلت بیدار نمود . با استفاده از چنین شرایطی زمینه تأسیس سازمان مقتدر و با کفایت سیاسی در افکار و اندیشه های منورین و شخصیت های ملی مخصوصن در وجود مبارزان مشروطه خواه ، ویش زلمیان ، ندای خلق ، جمعیت وطن ، و دیگر عناصر ملی ایجاد گردید که به تاریخ ۱۸ سنبله سال ۱۳۴۲ بی صبرانه بدون منتظر ماندن به تصویب قانون اساسی جدید با توظیف کمیته تدارک کنگره مؤسس در ترکیب نماینده گان سازمانهای سیاسی و ملی داوطلب هر یک میر غلاممحمد غبار ، رهبر جمعیت وطن ، نورمحمد تره کی عضو برجسته ویش زلمیان ، پوهاند علی محمد زهما استاد فاکولته ادبیات ، ببرک کارمل اشتراک کننده فعال اتحادیه محصلین دوران حکومت شا محمود خان ، میر اکبر خیبر ، محمد طاهر بدخشی و محمد صدیق نماینده گان برجسته فعالین نسل نوین ، به ایجاد نخستین سازمان سیاسی دموکراتیک مردمی اقدام نمودند که نخستین جلسه آن در منزل شخصی استاد رضا مایل هیروی واقع جمال مینه دایر گردیده بوده است . ظهور وزوال ح، د، د، خ ، ا اثر دستگیر پنجشیری ، صص ۱۴۸ ، ۱۵۲ .

محمد طاهر بدخشی بنا به خصوصیت های آداب متمدانه ، اخلاق ممتاز ، برخورد بی ریا و صمیمانه ، صداقت بینظیر ، علم و فضیلت ، از جمله ی محبوب ترین شخصیت قابل تأنید در میان همه ی اعضای کمیته تدارک کنگره مؤسس و مؤسسین نخستین کنگره بود ، او توانائی و شایستگی رهبری سالم و فعال این نهضت نو پای را داشت ولی فرهنگ بزرگ سالاری ، رقابت های ناسالم و خود خواهانه ، تفکر ناسالم و عقب مانده قوم پرستی حاکم بر فضای کنگره از بدخشی فقط کار و زحمتکشی در تدویر و تدوین اسناد کنگره میطلبیدند او و امثال او خود را مسئول و ملزم به انجام کار و پیکار میدانستند و میخواستند چنین امر بزرگی بهر قیمتی که شود بوقوع بپیوندند و در خیال هیچ امتیازی نبودند ، با وجود کشمکش ها و کارزار پیگیر تعدادی از شخصیت ها نیکه از همان آغاز به فکر تصاحب اختیار و قدرت بودند و بدین مقصد برای جلب وفاداران به خود تخم بی اعتمادی را در نخستین زمان مولود در زمین جنبش کاریدند که تا آخر عمر فعالیت آن همچون موریانه و مرض مهلک و غیر علاج ، نهضت ترقیخواهانه مردم افغانستان را پیوسته بیمار نگهداشته سرانجام به نابودی کشاند ، محمد طاهر بدخشی بدون آنکه کمپاینی برایش انجام دهد و آنرا ننگ میدانست بعد از دو شخصیت سیاسی رقیب هم ، مرحوم نورمحمد تره کی و مرحوم ببرک کارمل بصورت طبیعی با اخذ ۲۵ رای به تفاوت دو رای از منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان مرحوم نورمحمد تره کی و یک رای از معاون آن مرحوم ببرک کارمل نایل و به حیث عضو اصلی کمیته

مرکزی و مسئول تشکیلات منصوب گردید . نقش بسیار فعال و مؤثر محمد ظاهر بدخشی در تأسیس و سازماندهی کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و گردانده گی آغاز کار کنگره مؤسس با ایراد بیانیه افتتاحیه ، پیشنهاد رئیس و معاونین مؤقت و معرفی سوانح دو شخصیت به ظاهر داوطلب ریاست حزب مرحوم نورمحمد تره کی و مرحوم بیرک کارمل و قرار دادن پیشبرد کار کنگره در مسیر طبیعی آن کار و استعداد پرثمر خلاقانه و فراموش ناشدنیست . جریانهای چپ بنیادی افغانستان اضافه از چهار دهه پیش مسایل بنیادی جامعه را از منظر جامعه شناسی علمی طرح و با پیروی از آیدیالوژی طبقه کارگر با الگو قرار دادن اصول کاری حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست جمهوری توده ای چین و دیگر احزاب چپ ملی و دموکراتیک منطقه و جهان ، تضاد های اجتماعی جامعه را توضیح و برای حل این تضاد ها با تأمین عدالت اجتماعی دگرگونی انقلابی را در جامعه منحصی رسالت تاریخی به پیش کشیدند ، و بر بنیاد این تفکر برنامه ها و اساسنامه های خود را با منابع آیدیالوژی طبقه کارگر مصوب رهنمود های انترناسیونال سوم و بررسی های جامعه شناسانه دانشمندان این آیدیالوژی و رهنمود های احزاب دموکراتیک ملی ، و احزاب کمونیستی و کارگری جهان با اوضاع و احوال جامعه افغانستان هماهنگ کرده انجام انقلاب ملی دموکراتیک از طریق ایجادجبهه متحد ملی متشکل از نیرو های انقلابی و ملی و انتخاب راه رشد غیر سرمایداری را در مسیر مبارزات خود قرار دادند ، تشکیل شوی این احزاب و سازمانها در شرایطی بوقوع پیوست که مناسبات شیوه تولید فیودالی و ما قبل فیوالی به شیوه های گوناگون و مخصوص افغانستان بر بنیاد آیدیالوژی نظام مطلقه قرون وسطائی مستبدانه حاکم بود ، عقب ماندگی جامعه از لحاظ اقتصادی و فرهنگی ، سطح رقت بار زندگی در ابعاد گوناگون آن توأم با جهل و بیسوادی بر جامعه مخصوصن در دهات که نفوس عظیم جامعه را تشکیل میدادند ، انباشته بود ، اوضاع صنعتی کشور صرف به تعداد انگشت شماری از فابریکه های کوچک صنعتی که درشهر کابل و مراکز بعضی از ولایات تازه فعالیت داشتند محدود میشد ، بورژوازی ملی درحال رویش غیر محسوس و شرایط برای تشکل طبقه کارگر که از لحاظ کمی و مخصوصن سواد سیاسی و سطح آمادگی برای انجام فعالیت های انقلابی در نازلترین حد خود قرار داشت که جمله این شرایط با تئوریهای انترناسیونال سوم و آیدیالوژی های احزاب کمونیست و کارگری و حتا احزاب دموکراتیک کشور های پیشرفته سازگار و همخوانی نداشت ، بدین معنا که جامعه افغانستان دران شرایط و حتا شرایط موجود دارای ویژگی های منحصر به خود است و ایجاب حزب منحصر به خود و عنصر انقلابی منحصر به خود و برنامه و اساسنامه منحصر به خود را میطلبد ، دنباله روی و تطبیق مدل های انقلابات کشور های دیگر و استفاده بسیاری از شیوه مبارزات انقلابیون ، فلسفه سیاسی و آیدیالوژی دیگر احزاب و جنبش های انقلابی سایر کشور ها با آنکه برای خود شان درست و به ما قابل احترام اند در کل برای جامعه افغانستان بیگانه و مشکل آفرین و تاحدودی غیر قابل تطبیق اند ، کشیدن جامعه افغانستان ازین اوضاع بسوی تمدن و عدالت اجتماعی نیاز به تأسیس سازمان سیاسی منحصر به اوضاع اجتماعی و فرهنگی جامعه ، تربیه فوق العاده اعضای حزب به روال اجتماعی و فرهنگی جامعه و کار فرهنگی سیاسی خدشه نا پذیر در میان توده های عظیم مردم است . تا اعتماد و اراده ی اکثریت عظیم مردم به حزب و تحقق برنامه های آن جلب و اعتماد آن حاصل شده بتواند ، چون که گرفتن قدرت سیاسی از چنگال طبقات ستمگر ، حفظ آن و انجام تحولات سیاسی در افغانستان و یا هرکشوری که درحمایه نیرو های مدافعین بین المللی شان قرار دارند بدون حمایه مردم رنجدیده ، کار ساده

و آسان نمیباشد. متأسفانه در شرایط جنگ سرد آنزمان جنبش نوپای چپ دموکراتیک افغانستان از توانایی لازم جامعه شناسانه شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان برخوردار نبود و از روی درمانده گیها در ابعاد گوناگون در خصوص مواد تئوریک، این نهضت نوپای بیشتر به مطالعه اسناد تئوریک و تجارب جنبش های مترقی جهان اکتفا نموده با دو شیوه کار انقلابی و سازمانی یعنی شیوه مبارزات حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب کمونیستی بلاک شرق اروپائی و شیوه مبارزات حزب کمونیست جمهوری توده ای چین که هر کدام خود را برتر از یکدیگر، و حقیقت ناب تئوری مارکسیستی - لنینیستی میدانستند، قرار گرفت، این احزاب تجارب و مدل ساختار تشکیلاتی حزبی، دولتی و اهداف برنامه خود را مقدس و فارغ از خطا دانسته اطاعت و دنباله روی را بر سایر احزاب کمونیست و کارگری و دموکراتیک، تحت عنوان احزاب برادر تحمیل نموده، احزاب و سازمانهای سیاسی که با ایشان در ارتباط نمیبودند و همچنان از مدل آنها، کاپی نمی نمودند بدیده ارتجاعی و ضد انقلابی میپنداشتند، واقعیت اینکه اکثریت عظیم احزاب کمونیستی و دموکراتیک جهان در آنزمان که نیازمند تکیه گاهی بودند مجبور به پذیرش دیکته ها و مدل های ناکار آمد یکی ازین دو اردو گاه شده زمینه های ناکار آئی و ناکامی را ناچار به جان و دل میخریدند و هر کدام از رهبران این احزاب در جلب اعتماد از هیچگونه خوش خدمتی دریغ نمی نمودند، در حالیکه جریان تطبیق جبری و فاجعه بار مدل سوسیالیزم بعد از مرگ ولادیمیر ایلیچ لنین در اتحاد شوروی بخش مهمی از نخستین خمیر مایه های اضمحلال نظام شوروی شد که تأثیر خود را بعد از طی هفتاد سال در جامعه نمایان نمود. حزب کمونیست اتحاد شوروی که به نام حزب طبقه کارگر و همه زحمتکشان شوروی بود، ولی در روز مرگ و زندگی این حزب صدائی و حرکتی مبنی بر جانبداری آن در هیچ یکی از مؤسسات بزرگ کارگری بلند نشد و کسی به دفاع از آن بر نخواست، توضیح زوال قدرت حزب کمونیست اتحاد شوروی دلایل کافی دیگری هم دارد که بیان آنرا به جای خودش میگذاریم اما همین قدر قابل ذکر است که دنباله روی برای احزاب چپ دموکراتیک افغانستان و جنبش مترقی افغانستان نیز فاجعه بار تمام شد و ما امروز در سوگ و یاد بود شخصیتی به نام محمد طاهر بدخشی یکی از بنیاد گذاران فعال جنبش چپ دموکراتیک نشسته ایم که دنباله روی و کاپی مدل های سیاسی در جامعه افغانستان را مردود و غیر عملی دانسته، بر کار سیاسی وسیع در میان مردم، برخورد استراتژیک با دین و آئین مردم و حل عادلانه و دموکراتیک مسئله ملی در کنار حل ستم طبقاتی و ضرورت حتمی تشکیل جبهه متحد ملی منحیث خطوط مهم وظایف انقلابی تأکید میورزیدند. تعدادی از دوستداران و راه روان خط بدخشی در بعضی از معرفی نامه های نظریات سیاسی آن پا فشاری به این مینمایند که گویا این شخصیت انقلابی مخالف مبارزه طبقاتی در جامعه بوده است، در حالیکه گذشته حیات سیاسی آن و کم و بیش اسنادی و نوشته های سیاسی که از ایشان به جا مانده اند با چنین نظریه پردازی ها بیگانه میباشند، بالمثال تمام محتوی نامه بدخشی به عبدالرؤف ضیا زاده بنیان گذار سازمان آبادی خواهان میهن با طاهر بدخشی در شهر فیض آباد بدخشان که ارسال داشته اند در حقیقت فشرده طرز دید اندیشه های آیدیالوژیک آنرا نشان میدهد که همچون اصول یک خط فکری به ضیا زاده فرستاده شده طبقات استثمارگر جامعه را در وجود مناسبات تولید فئودالی توضیح و مبارزه طبقاتی برای تأمین عدالت اجتماعی توأم با حل عادلانه مناسبات ملی و ایجاد جبهه متحد ملی، جزه برنامه مبارزاتی خود قرار داده است که همه متن نامه قریب به این محور چرخیده است، گنجاینیدن کامل متن را زاید دانسته، صرف

به ارائه قسمت مابینی و آخر نامه بطور نمونه اکتفا مینمایم : (... خوب در ملک ما در جامعه ما هنوز سیستم فیودالی (زمین داری) بر قرار بوده تمام روابط سیاسی، حقوقی و اخلاقی ما بر اساس مناسبات و روابط فیودالی می چرخد اگر چه ماشین و طرز تولید سرمایه‌داری از برون آمده ، اما هنوز عام نشده و سر تا سر مملکت را فرا نگرفته است ، اگرچه ما ملت خوانده می شویم اما ملت نشده ایم ... فقط فیودال های اطراف در سیاست به نفع... مداخله نمی کنند ، اما تمام اقتصاد و اساس زندگی هنوز به دست طبقه فیودال ها است، البته تجار بزرگ که دلال سرمایه‌دار های خارجی اند هم به حیات اقتصادی و سیاسی ما تأثیر دارند ، در میان این یک قشر اداره چی نیز هست که به نفع و استخدام او طبقه، حکومت می کنند و خلق ها را اداره می نمایند.

در بیرون سالهاست که استعمار به امپریالیسم تبدیل شد ، سرمایه های خود را به ممالک هند و اندونیزیا و افریقا و غیره صادر کردند و استثمار شرق و ممالک مستعمره را شروع نمودند - کاپیتالیسم به عالی ترین مرحله خود رسید یعنی (امپریالیسم) شد ، لذا این دول امپریالیستی با متحدین خود یعنی فیودال ها (خان ها ، شیخ ها و شاه ها) نزدیک شده آنها را تحت تأثیر اقتصادی و سیاسی خود آورده با قوت آنها را نگاه کردند تا مردم علیه آنها شورش نکنند. پس امروز در این ممالک و افغانستان : دو مانع عمده وجود دارد ، که نمی گذارد که وضع تغییر کند. تغییر وضع عبارت از طرز و بر طرف کردن مناسبات و روابط فیودالی و امپریالیستی است ، که آنها مانع رشد قوای تولیدی (دهقانان ، کارگران - زمین و فابریکه) می شوند. اینها عبارت اند از: فیودالیسم داخلی و امپریالیسم خارجی که هر دو نفع مشترک داشته و متحد طبیعی اند که امریکا امپریالیست جهت خوردن نفت توده عرب با ملک سعودی دوستی می کند یا با رضا شاه دوستی می کند زیرا اگر یک حکومت ملی مثل ناصر و مصدق هم بیاید آنها را نمی گذارد.

بنأ تا اصلاحات ارضی نیاید و زمین ها به اساس کوپراتیف که تراکتور و لابرا توار... دارند به دهقانان بی زمین و کم زمین داده نشود ، ملکیت های دهقانان متوسط تحت کوپراتیف بوجود نیاید تولید زراعتی زیاد نمی شود و عاید زیاد نمی شود. همچنین امپریالیسم دیگر طاقت فرساست ، تجار دلال و عمده با وارد کردن اموال صنعتی غیر، مانع انکشاف صنایع ملی شده و صنایع دستی را از بین برده و نمیگذارند تا اقتصاد ما بهتر شود تجارت ملی شود و سرمایه تجاری و سودخوری به فابریکه سازی سوق داده شود. یعنی درین مرحله تاریخی فقط بر علیه فیودالیسم و امپریالیسم باید مبارزه شود این هر دو متحد هم اند. ملت ایران نیم قرن است بر علیه فیودالیسم مجادله می کند ؛ اما چون امپریالیسم از فیودالها حمایه می کند کامیاب نشده اند ، لذا بدون مبارزه با امپریالیسم - فیودالیسم از بین نمی رود - امپریالیسم قوی و بزرگ است. پس در این مرحله تاریخی برای ایجاد یک حکومت دموکراسی ملی باید کوشید یعنی یک حکومت که متکی بر طبقات گارگر ، دهقان ، پیشه وران ، منورین مترقی و سرمایه‌داران ملی باشد و خصوصیات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی خود را داشته باشد.

حکومت ملی وقتی بوجود آمده می تواند که قبلاً مردم ملی کشور بتوانند احزاب ملی را بسازند - آن احزاب ملی اتحاد کنند در انتخابات اشتراک نمایند ، پارلمان ملی را بوجود بیاورند حکومت مؤلف از آن پارلمان رای اعتماد بگیرد - آن وقت آن حکومت را ما (دموکرات ملی) می خوانیم.

لذا ما دموکراسی ملی می خواهیم یعنی چه ؟ یعنی برای داخل : شاهی مشروطه ، حکومت قانونی - مساوات قانونی - آزادی بیان ، آزادی مطبوعات ، حق حیات ، حق احترام منزل ، حق محاکمه ، حق

معارف به لسان مادری - حق عدالت اجتماعی یعنی حزب ملی یا حکومت دموکرات ملی بر علیه مطلقیت ، استبداد ، عدم مساوات مبارزه می کند. همچنان در قسمت آخرین نامه چنین آمده است :
(ما و دیگر فرزندان مردم افغانستان از تمام اقوام و محالات عزم کرده ایم که حزب ملی کشورمان را بوجود بیاوریم و تمثیل کنیم و نگذاریم سنت ملی مردان مبارز و قهرمان این کشور از بین برود از منافع مردم و ملت فقط حزب ملی نمایندگی و دفاع می تواند و بس این خود جز اساسی یک دموکراسی است که در اروپا در انگلستان - در سوئیس در سوئد تجربه شده است.

جبهه متحد ملی یا جبهه مردم : چون امکان دارد چندین حزب ملی بوجود بیاید لذا اینها در مرحله اول باید اتحاد کنند یعنی جبهه متحد ملی بوجود بیاید تا قوای شان بیجا و جدا ضایع نشود. ما به تاسی از تاریخ دموکراسی دنیا آرزو داریم از تمام احزاب ملی یک جبهه متحد ملی بسازیم که در آن نمایندگان کارگران صانعین ، دهاقین خورده مالک ، خورده تاجر - تاجر ملی ، خان ملی و روحانی ملی می توانند گرد هم بیایند و بر علیه مطلقیت داخلی و استعمار خارجی مبارزه کنند البته این جبهه ملی متحد را باید حزب مترقی رهبری کند و اداره نماید و لا ناکام می ماند.

اما هوشیار باید بود که این طبقات استثمارگر از منافع خود دفاع میکنند از مذهب - از قوم و ملیت، از تاریخ استفاده می کنند ، می خواهند مردم به جنگ های مذهبی - ملی و قومی و محلی مشغول باشند....
طبعا حزب ملی توسط نمایندگان طبقات زحمتکش و زیر ستم ملی و فشار مردم افغانستان در کابل بوجود آمدنی است اما شبکه های آن در اطراف در اعماق مردم کشور کشیده خواهد شد ، امید است یکی از کنندگان آن شما باشید آرزو داریم این افتخار در آن محال تاریخی نصیب شما گردد.

بدخشی

و یا به جواب تقاضای مرحوم پروفیسر حق نظراف مبنی بر نوشتن سوانح قلمی اش در مقدمه جوابیه مینویسند (شما از من سچل و سوانح ، سیر تفکر ، فهرست آثار ، و وضع موجودم را خواسته اید ، بنظرم عضو جامعه ایکه طرز تولید فنودالی آن و آنهم در تحت نظام استبداد آسیائی باشد بصورت کل معلوم است زیرا این فرد مجرد و جداگانه از جمعیت مطالعه شده نمیتواند و سر نوشت آنرا جامعه و طبقه اش قبلن تعیین میکنند ، ودر تکوین شخصیت و سجایای آن صد ها نه بلکه هزار ها عامل و علت تأثیر دارد که شناختن و بازگو کردن آنها کار آسانی نیست .) و همچنان تدوین برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان که زنده یاد بدخشی در جا به جائی حرف ، حرف آن صاحب نظر و موضع گیری تعیین کننده داشته است و غیره منابع دیگر میسرسانند ، که بدخشی با هر گونه ستم اجتماعی اعم از طبقاتی و ملی نا سازگار و مبارزه نموده است ، شعار واقعی بدخشی این بود که هر عنصر انقلابی وابسته به قوم یا ملیت ستمگر و حاکمی که برای تأمین عدالت واقعی اجتماعی مبارزه مینماید باید ستمگری قوم و یا ملیت اش را محکوم و در پهلوی حل تضاد طبقاتی برای حل عادلانه مسئله ملی نیز مبارزه نماید ، چون تجربه انقلاب اکتبر اتحاد شوروی نشان داد که حزب کمونیست اتحاد شوروی با فرهنگ و سنن ملی ، عقاید و ایمان مردم ملت های غیر روس مخصوصن در آسیای میانه با اسکان روس تباران برخورد غیر عادلانه داشته برای تعمیم فرهنگ ملت روس تا سرحد تغییر نام خانوادگی به اف و پوف و ویچ دست اندازی نموده بر ملیت های غیر روس ستم روا داشته از آزادی سیاسی و خود ارادیت محروم ساخته است ، با وجودیکه از برکت نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی تمام سرزمین اتحاد شوروی منجمله سرزمین های نهایت عقب مانده جمهوری

های آسیای میانه به پیشرفت های بزرگی در تمام عرصه های زندگی نایل و از حالت بدوی ، فقر ، بیسوادی به زندگی مرفح ، و متمدن تغییر وضعیت داده و بخش های ارزنده ای از ثقافت ، هنر و میراث آثار خطی نیاکان این سرزمین ها را در وجود اکادمی علوم اتحاد شوروی زنده و پربار گردانیدند ، اما عقده های حقارتبار این ملت ها پیوسته در دل های مردم این سرزمینها ها شعله میکشید و با وجود زحمات و تلاش مادرانه حزب کمونست اتحاد شوروی برای آسودگی و بهبود زندگی ساکنین جامعه ، بیشتر مردم خود را محکوم و بیگانه با دستگاه های دولت سوسیالیستی میدانستند ، چون روابط مردم با حکومت شوروی صرف از طریق کانالهای شکاک امنیتی و استخباراتی بصورت جبری و میکانیکی نگهداشته شده بود و تأثیر منفی آنرا چنانچه قبلن اشاره نمودیم در وقت مرگ و زندگی دولت کمونیست اتحاد شوروی در همه ی جمهوری ها ملاحظه نمودیم که مردم به دفاع از دایه و داعیه شان صدائی و قدمی بر نداشتند . و این نشان داد که حزب کمونیست اتحاد شوروی به نام از طبقه کارگر و زحمتکشان بوده و با مردم هیچگونه پیوند ارگانیک و صمیمانه نداشته است و این بزرگترین انتباه روشن برای همه احزاب سیاسی جهان منجمله نهضت های مترقی افغانستان است که بدخشی پیوسته آنرا نقد نموده خاطر حاکمان و طرفداران نظام اتحاد شوروی را جریحه دار و به نگاهی عامل شهادت آن گردید . نکته مهم دیگر وارونه جلوه دادن بسیاری از اندیشه های سیاسی بدخشی است ، غالبین گفته میشود که بدخشی صرف جانبدار مبارزه ملی بوده و گویا این شخصیت دیگر اقوام و یا ملیت های افغانستان را برضد ملیت یا قوم پشتون منحیث قوم ستمگر تحریک نموده به قوم پشتون دشمنی دارد ، چنین ادعا در مورد چنین شخصیت متبحر دور از واقعیت بوده ذاتن از هر کانالی که صورت بپذیرد ، دشمنی به مقام معنوی این شخصیت مبارز وطن میباشد ، بدخشی هیچگاهی با زحمت کشان قوم پشتون که بیشترین شان در حالت براتب بدتر از مردم دیگر اقوام داخل افغانستان زندگی با مناسبات کوچی گری ، مناسبات کهنه قبیلوی فئودالی و نیمه فئودالی، استبداد سران قبیلوی متعصب که با هرگونه تمدن و تحول ،حتا با ایجاد مراکز تعلیمی مکتبی و مراکز صحتی و آوردن سرک ماشین رو به محلات بود و باش شان مخالفت نموده مردم خود را در حالت زندگی بدوی ، بیسوادی و عقب ماندگی نگهداشته اند و همچنان بار ها در اثر رقابت های خاصمانه فرهنگ عظمت طلبانه سران قبیلوی با سران قبیله حاکم برای تصاحب و یا شریک شدن به قدرت سیاسی در افغانستان مورد هجوم و سرکوب بیرحمانه قرار گرفتند ، بد بینینی نداشته است ، بدخشی پیرامون ساختار و طرز زندگی اقوام مختلف افغانستان مطالعات و معلومات کافی داشت و برای نجات همه مردم زحمتکش افغانستان منجمله زحمت کشان قوم پشتون که پیوسته استثمار و قربانی حفظ غرور غالبین جاهلانه سران قبایلی شده اند مبارز نموده است ، البته سیاست های ضد ملی ، استبدادی ، شئونیستی و تفرقه افگنانه حکام نظام خاندانی و قبیلوی که مردم زحمت کش پشتون دران نقشی ندارند ، مبنی بر پشتونیزه ساختن اجباری جامعه افغانستان و کوچانیدن قبایل پشتون به مناطق غیر پشتون نشین و توزیع املاک مردم بومی به اسکان شونده گان ناقل که در دوران حاکمیت نظام مطلقه استبدادی شاهی گذشته صورت گرفت ، عمل سیاسی جابرانه ، شئونستی و نابخشودنی است که باعث تیره گی روابط صمیمانه و خدشه دار شدن وحدت ملی اقوام ساکن در افغانستان شده و قابل تأئید و تحمل برای هیچ انسان دموکراتیک و با وجدان جامعه ما منجمله مبارزین عدالتخواه و روشنفکر قوم پشتون نمی باشد ، باید گفت که افغانستان سرزمین همه ی اقوام ساکن در افغانستان میباشد هر فرد از اتباع این کشور حق زندگی و

انتخاب مسکن را در هر نقطه ای از کشور که علاقه دارد دارا میباشد ، ولی استفاده از این حق بانئستی بر بنیاد احترام به جان ، مال ، آبروی و عزت متقابل هر یک از اتباع در مطابقت به قوانین عدالت اجتماعی و مدنی صورت گیرد . با توضیح این همه مسایل چطوریکه اشاره نمودیم با نقش فعال طاهر بدخشی و شخصیت های بزرگ و فعال سیاسی ، اجتماعی و ملی دیگر با تشکیل کمیته تدارک به اشتراک نورمحمد تره کی ، ببرک کارمل ، محمد طاهر بدخشی ، میراکبر خیبرو پوهاند علی محمد زهما با انجام کار های ضربتی یکساله سرانجام کنگره مؤسس در ۱۱ جدی سال ۱۳۴۳ با اشتراک ۲۷ تن از نماینده گان برجسته سیاسی و ملی به نمایندگی از نهاد ها و طبقات و اقشار مختلف سیاسی اجتماعی در منزل نورمحمد تره کی با ایراد بیانیه افتتاحیه محمد طاهر بدخشی برگزار و حزب دموکراتیک خلق افغانستان به نام جمعیت دموکراتیک خلق بنیان گذاری گردیده و وارد کار زار سیاسی در جامعه افغانستان شد . بزرگترین واقعه سیاسی با آغاز فعالیت سیاسی این سازمان واقعه المناک ولی تأریخی جنبش روشنفکرانه سوم عقرب به دفاع از استحکام پایه های دموکراسی نوپای افغانستان بود ، حکومت شاهی مطلقه ، خاندانی و قبیله ای افغانستان در یک عمل انجام شده وزیر تکنوکرات و باتدبیر خود دکتور یوسف را به حیث صدرا اعظم به تشکیل حکومت مؤظف نمود ، محمد یوسف که از جمله روشنفکران تحول طلب بود بطور غیر علنی به همکاری استاد خلیل الله خلیلی مؤفق به ایجاد حزب وحدت ملی مشهور به زرنگار متشکل از همفکران خود شده با سازماندهی های مستقیم و غیر مستقیم قادر به دریافت اعتبار نامه هفتاد تن از طرفداران در ولسی جرگه گردیدند که با جانبداری تعداد دیگر از وکلای تحول طلب تناسب قوا را در پارلمان به سود دموکراسی خواهی سنگین تر ساختند ، نظام شاهی ازین وضع غیر مترقبه و آشفته پارلمان که آهسته آهسته از کنترل نماینده گان حکومت در پارلمان خارج میشد نگران اوضاع شدند ، به تأریخ دوم عقرب در جریان اخذ اعتماد داکتر یوسف به حیث صدر اعظم ، محصلین دانشگاه ها ، متعلمین تعدادی از مکاتب با تعداد زیادی از مردم آزادیخواه شهر کابل به دفاع از دموکراسی خواهان قصد ورد به تالار پارلمان به خاطر اشتراک در جلسه علنی داشتند که پولیس نسبت عدم گنجایش تالار از ورود بیش حد مردم جلوگیری نمود و این امر سبب شد تا مردم در خارج تالار پارلمان تجمع اعتراض گونه را بطور طبیعی سازمان دهند و درین وقت مرد سالکرده و با تجربه ای به نام کاکا حکیم پنجشیری به سخنرانی پرداخته از استبداد نظام شاهی و فساد اداری حکومت مخصوصن سوه استفاده وزیر مالیه سید قاسم رشتیا یادآوری مینماید که در تأریخ این نظام چنین عکس العمل مردمی بیسابقه بوده حکام را بر افروخته و اوضاع را متشنج گردانیده ، جریان اخذ اعتماد مجلس را نیز به روز بعد یعنی سوم عقرب موکول نمود ، رهبری جمعیت دموکراتیک خلق که بر اوضاع نظاره داشت به تأریخ دوم عقرب طی جلسه ای در منزل دکتورس اناهیتا راتب زاد با تحلیل از اوضاع خطرناک پیش آمده فیصله نموده که جمعیت دموکراتیک خلق به خاطر نیات انتقام جویانه و سرکوبگرانه دولت تمام تلاش خود را در امر جلوگیری از تظاهرات بکار برد اما در صورت به راه افتادن مظاهره باید سعی نماید تا رهبری و سازماندهی آنرا بدست گرفته از رویارویی مظاهره چیان با پولیس ضد شورش نظام که قصد سرکوب این جنبش نوپا را دارند ، جلوگیری نماید ، محمد طاهر بدخشی و سلطان علی کشتمند به حیث اعضای کمیته مرکزی در امر کنترل ، سازماندهی و رهبری این مظاهره عظیم و بینظیر در تأریخ کشور با دو عضو دیگر کمیته مرکزی هر یک دستگیر پنجشیری و شهرالله شهپر منحت اعضای ارتباط مظاهره کننده گان با دستگاه رهبری جمعیت دموکراتیک خلق مؤظف شدند ،

طاهر بدخشی با کمال شائستگی و متانت اوضاع آشفته مظاهره را سروسامان داده با بیانیه پرشور آزادیخواهانه مظاهره را افتتاح نمودند و میتنگ آن به روال طبیعی خود در دوام روز رهبری و اداره و از هرج و مرج و رویارویی با پولیس نگاهداشتند ، با آنکه خاتمه مظاهره در سینما پامیر از طرف برگرداننده گان آن اعلان گردید ولی جوانان خون گرم نافرمانی نموده برای رهائی همزمان شان تا دروازه ماموریت پولیس شیر شاه مینه به مارش خود ادامه دادند و سر انجام در دگیری با پولیس به امر سردار محمودلی به روی مظاهره کننده گان فیرتفنگ صورت گرفت که باعث مرگ حسن خیاط و شکرالله متعلم لیسه زراعت و و زخمی شدن عبدالرب پنجشیری محصل انجینری و مجروح شدن تعداد زیادی از مظاهره چیان گردید و در نتیجه حکومت شاهی، محمد طاهر بدخشی ، سلطان علی کشتمند ، انجینر عثمان استاد فاکولته ساینس را به اتهام محرکین این مظاهره دستگیر و روانه زندان نمود که زنده یاد محمد طاهر بدخشی تا تغیر رژیم همچنان محبوس ماند ، این واقعه همچنان باعث استعفای جبری داکتر یوسف و تعیین محمد هاشم میوند وال به تشکیل کابینه جدید گردید ، باید گفت که نقش کمیته مسئول جمعیت خلق به رهبری محمد طاهر بدخشی برای رهبری ، سازماندهی و نظارت مظاهره به مقصد جلوگیری از بروز تصادمات با پولیس بسیار سازنده بود ، و جریان مظاهره که با ایراد خطابه های آتشین و انقلابی بدخشی و رفقایش همراه بود به رشد مؤثر نهضت انقلابی کشور تأثیر فراوانی به جا گذاشت . * ظهور و زوال ح ، د ، خ ، ا ، دستگیر پنجشیری .

و اما قبل و بعد از تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان با تأثیر پذیری اردوگاه جهانی سوسیالیستی در راس اتحاد شوروی و انقلاب سوسیالیستی در جمهوری توده ای چین و موجودیت احزاب و جنبش های ملی دموکراتیک در کشور های مختلف جهان مخصوصن احزاب چپ سیاسی در ایران نخستین بار با استفاده از تنفس نیم بند فضای باز سیاسی در دوران صدارت شامحمود خان که به پدر دموکراسی مشهور گشت گروه های سیاسی با گرایش های اندیشه های مارکسیستی ، لنینستی و مائوئیستی و گرایش های ملی در سال ۱۳۴۲ که مصادف به دوران صدارت سردار محمد داؤد که نسبت تأثیرات سیاسی دوران تحصیل نظامی اش در اتحاد شوروی با تیپ چپ سیاسی مخالفت شدید نداشت (۱۳۳۲ - ۱۳۴۲) بوجود آمده در تلاش ایجاد احزاب چپ سیاسی و ملی شدند . که از جمله حزب وطن به رهبری میر غلام محمد غبار با نشر جریده وطن ، حزب خلق به رهبری عبدالرحمان محمودی با نشر جریده ندای خلق ، جریان ویش زلمیان به برگرداندگی عبادروف بینوا ، گل پاچا الفت ، و نورمحمد تره کی با نشر جریده انگار یا آذرخش ، اتحادیه محصلین دانشگاه کابل با شرکت فعال ببرک کارمل و شخصیت های چپ گرای دیگری مانند حسن شرق ، میر علی احمد شامل و اسحاق عثمان با گرایش های ملی و ترقیخواهانه فعالیت سیاسی مینمودند همزمان گروه چپ تندرو دیگری به نام حزب دموکراتیک نوین افغانستان که بعد تر به نام سازمان جوانان مترقی نیز یاد میشد به ابتکار رحیم محمودی و هادی محمودی برادران عبدالرحمان محمودی با خط مشی ماؤئیستی تأسیس و برنامه های سیاسی خود را در جریده ای بنام شعله جاوید به نشر میرسانیدند ، بنا به اختلافات سلیقوی و آیدیالوژیکی درونی حزب دموکراتیک خلق افغانستان این حزب به فرکسیون های خلق به رهبر نورمحمد تره کی ، پرچم به رهبری ببرک کارمل و محفل انتظار به رهبری محمد طاهر بدخشی بر تعداد احزاب چپ سیاسی افزوده شد که متأسفانه اینگونه انشعابات دامن هرکدام از فرکسیون ها را پهن ساخت و بعد ها گروه های کوچک سیاسی دیگری عمدتاً از حزب دموکراتیک خلق

افغانستان و فرکسیونهای آن در یکی دو دهه گذشته انشعاب یافته بودند و به صورت مخفی یا نیمه مخفی فعالیت می‌کردند و مخصوصن در دوران دولت دکتور نجیب الله اجازه فعالیت رسمی یافتند. این احزاب عبارت بودند از: سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سزفا)، جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان (جازا)، سازمان پیشاهنگ کارگران جوانان افغانستان (سپکجا)، سازمان پیشاهنگ زحمتکشان افغانستان (سپزا)، سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)، حزب اسلامی خلق افغانستان، و حزب عدالت دهقانان افغانستان. تعدادی از این احزاب و جمعیت‌ها بعد از ختم دولت به رهبری دکتور نجیب الله از صحنه سیاسی غایب، اما تعدادی از شخصیت‌های با نام‌ها هواداران شان بطور مستقلانه و بعضن با عناوین جدید به حیات سیاسی و اجتماعی خویش در افغانستان و خارج ازان ظهور و به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شان ادامه دادند، همچنان بخش‌چپ دیگر سیاسی افغانستان که بیشتر به شیوه‌های تکتیک و آیدیالوژی صدر مائتسه دونگ علاقه داشت و به نام حزب دموکراتیک نوین افغانستان مبارزه مینمود به نسبت مبارزات بی‌مهابانه و تیز و تند در برابر قدرت‌های حاکمه و نیروهای ارتجاعی و مخالفین سیاسی متأسفانه به ضربات مرگبار و پی‌در پی در طول فعالیت‌های سیاسی اش از جانب حکومت‌های راست و چپ مواجه نموده بهترین فرزندان انقلابی و با احساس وطنپرستانه خود را بدون تدبیر و دقت به شرایط خطرناک جامعه با شیوه‌های ماجرا جویانه از دست داده و این حزب پارچه پارچه گردید که عمده ترین پاره فعال آن به نام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به رهبری عبدالمجید کلکانی و گروه‌های خورد و بزرگ دیگر بطور سری به فعالیت پرداختند و هم اکنون سایت الکترونیکی به نام حزب کمونیست کارگری افغانستان با هویت شعله جاوید به مراتب تندتر از هوای سیاسی قبل از قیام هفت ثور مبتنی بر آیدیالوژی مارکسیستی، لنینیستی و مائوئیستی اعلان هویت نموده مبارزه مینماید، بر علاوه احزاب چپ و دموکراتیک ملی احزاب دست راستی اسلامی نیز که غالبین با آمدن اساتید مصری به دانشکده شرعیات کابل و از طریق تحصیل کرده گان رشته‌های مختلف دینی در کشور‌های عربی مخصوصن جمهوری عربی مصر که جنبش اسلامی به نام اخوان المسلمین درانجا فعالیت داشت توأم با توزیع کتب و مواد آیدیالوژیکی نشرات جماعت اسلامی پاکستان و انتشارات اخوان المسلمین لبنان به زبانهای پشتو و فارسی برای اخوانی‌ها از بیروت به افغانستان فرستاده میشد، در میان جوانان این دانشکده نفوذ و به جوانان دیگر دانشکده‌ها گسترش یافت سرانجام به ابتکار مولوی نیازی، برهان الدین ربانی، مولوی یونس خالص، عبدالرب سیاف، مولانا منهای الدین گهیش، مولوی فیضانی، و قاضی هدایت و دیگر جوانان عمدتن دانشگاهی در سال ۱۳۴۲ به نام جمعیت اسلامی افغانستان بنیانگذاری شد، چون این حزب خود را شاخه‌ای از اخوان المسلمین جهان میدانست عمومین به نام اخوان المسلمین افغانستان و با به اسم تصغیر اخوان عرض وجود نموده در میان مردم به اخوانی‌ها مسما میشدند، برنامه کاری این حزب را پایه جهاد علیه کفار در وجود سازمانهای نظامی این جمعیت تشکیل میداد و برای ایجاد حکومت اسلامی مبارزه مینمود هیچگونه طرح اقتصادی و فرهنگی دیگری در برنامه خود جا نداده بودند، اکثر جوانان مخصوصن مؤسسات تعلیمی دینی و مدارس دینی به خاطر جلوگیری از نفوذ احزاب چپ سیاسی که غالبین به نام کمونست و مخالف دین متهم میشدند به صفوف اخوان المسلمین میپیوستند، طبیعی است که لبه تیز مبارزه خصمانه این جمعیت پیش از همه متوجه احزاب چپ سیاسی در افغانستان بود و چنانچه دیده شد، اخوانی‌ها یا جمعیت‌های اسلامی پیوسته در تمام محافل سیاسی،

میتنگ ها و مظاهرات صنفی بیشتر از پولیس حکومتی به جان گروه های چپ سیاسی می افتادند ، ملا ها ، روحانیون و مردم عادی را بر ضد احزاب چپ سیاسی تحریک و بار ها در اثر برخورد این درگیریها واقعات و تلفات خونینی بوقوع پیوسته که قتل شیدال و عبدالرحمان دو جوان آزادی خواه مربوط شعله جاوید و حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جریان مظاهرات نمونه آن است ، احزاب چپ سیاسی در بعضی از موارد از بیم رویارویی با اخوانیها از مظاهرات خیابانی به مناسبت تجلیل از بعضی رویداد های عمده جهانی نظیر روز جهانی کارگر و غیره که به اخوانی ها ربطی نداشت برای حفظ امنیت جان شان صرف نظر نموده به میتنگ های درون مؤسسات شان قناعت مینمودند ، احزاب اسلامی افغانستان بعد از آنکه با حکومت ظاهر شاه و داؤد خان مواجه شدند تلفات سنگینی را متقبل گردیده اکثرن متواری پاکستان شدند و درانجا مخصوصن در جهاد با دولت جمهوری دموکراتیک افغانسان به همکاری و رهنمائی مشاورین پاکستانی ، عربی و کشور های غربی اصول تشکیلاتی منظم تری را بخود کمائی نموده به ده ها حزب اسلامی تجزیه شدند ، باید گفت بزرگترین احزاب و سازمانهای چپ سیاسی نیز باوجود اشتراک فکری استراتژیکی با هم اختلافات دشمنانه داشتند و بیشترین انرژی و اوقات مبارزاتی شان در رقابت های سیاسی و تخریب برنامه ها ، اردوگاه های سیاسی بین المللی و شخصیت های رهبری شان میگذشت ، هرکدام خود را برحق و با اصول و موازین آیدالوژی مارکسیستی لنینیستی،مائوئیستی منطبق دانسته دیگران را رویزیونست ، رفرمیست ، مرتجع و جاسوس قلمداد مینمودند و مزید بران خلاف برنامه های حزبی شان که در آنها از تشکیل جبهه متحد ملی تأکید به عمل آمده بود ، توجه نشان نمیدادند ، نیت خود خواهانه مخصوصن بعضی از رهبران هرکدام این احزاب چپ سیاسی به راه اندازی یکه تازانه انقلاب با تشکیل حکومت تک حزبی بود ، تفکر خشونت طلبانه در سرکوبی مخالفین و دشمنان طبقاتی و ملی زیر سایه آیدالوژی دیکتاتوری پرولتری بر افکار اغلب اعضای چپ سیاسی تسلط شدید داشت ، بدون شک هریک از احزاب چپ سیاسی که در افغانستان به قدرت میرسیدند برخورد بمراتب چپروانه تر و خشن تر در قبال حریفان و دشمنان حکومت شان ، نسبت به حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در میان آن شخصیت های معتدل فراوانی موجود بودند ، میداشتند ، اما تجربه نشان داده است که بنیانگذاری احزاب چپ سیاسی مخصوصن در کشور های عقب مانده از آغاز توأم با مشوره و معامله های معتدلانه است واما در جریان رشد احزاب پیوسته شخصیت های با کیش شخصیت و قدرت طلبی ظهور مینمایند و از تمام زمینه های افکار انحرافی ، احساسات افراطی گرایانه چپی اعضای حزب سو استفاده نموده با استفاد از هر نیرنگ سیاسی خود را بر سرنوشت حزب حاکم ساخته و تأثیر اعضای معتدل ، خردمند و افکار جامعه شناسانه آنها را سد شده و اینگونه شخصیت ها را همچون اشخاص با روحیه ضد انقلابی و روزیونست دانسته نفوذ شانرا در رهبری حزب کاملن محدود ودر صورت پیروزی حاکمیت دولتی را در مسیر هر چه استبدادی شدن بر جامعه سوق میدهند ، لذا رهبری سالم و در مجموع تمام صفوف احزاب مترقی بانیستی پیوسته متوجه این چنین انحرافات زیانبار بوده از بروز چنین عوامل انحرافی و خطرناک عندالموقع جلوگیری نمایند . قابل ذکر است که محمد ظاهر بدخشی درجریان مبارزات سیاسی اش در داخل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و چه در سازمان محفل انتظار پیوسته در گیر چنین اختلافات سلیقوی و سیاسی با تعدادی از همصنفان مقتدر خود که توانائی درک و هضم افکار و اندیشه های جامعه شناسانه اورا نداشتند ، بوده است ، چنانچه قبلن اشاره نمودم بدخشی به عدم دنباله روی وتحلیل جامعه

شناختی جامعه خودی تأکید و توأم با برخورد استراتژیکی به دین مردم و تشکیل جبهه متحد ملی منحیث اصول اساسی مبارزه تأکید مینمود ولی چه در دوران موجودیش در رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و چه در مقام رهبری مستقلانه سازمان سیاسی محفل انتظار عملن بخشی از اعضای سازمان تحت رهبری شان مشتاقانه زیر تأثیر شیوه های تند انقلابی با شیوه مبارزات و آیدیالوژی صدر مائوتسه دونگ و تکتیک های پارتیزانی مخصوصن مبارزات چپگوارا مهابانه رفته ، احزاب و سازمانهای چپ سیاسی دیگر را غیرانقلابی وابسته به دولت و ارتجاعی قلمداد مینمودند به ایجاد جبهه متحد دموکراتیک ملی اهمیتی نمیدادند ، چنانچه در مقاله تحلیلی وضعیت سیاسی جنبش های چپی در افغانستان زیر عنوان توفان شمال به قلم قربان محمد پساکوهی که به حیث فرد شماره سوم و منحیث مسئول این سازمان در غیاب مرحوم بدخشی موقف سیاسی داشتند ، موضع گیری خلاف اندیشه های سیاسی بدخشی بوضاحت بملاحظه میرسد ، مرحوم نگاشته اند ! (ارتجاع محمد زائی در راس آن داؤد کهنه کار که از برج بلند وضع را نظاره داشت ، آن خانواده مقدس را با تقسیم آئین (خلق و پرچم) از انفجار انقلابی نجات داد . پدر و مادر (تره کی - ببرک) با اشکال متفاوت ولی با مضمون واحد به نمایندگی از دو نظام (مادر سالاری و پدر سالاری) در روند مبارزه انقلابی بوجود آورده ، اعضای خلق را بدو محل رهنمائی کردند . بدین ترتیب آن دو گرگ شکاری دو راه را بدنبال سراب و رویای تخیلی در مسیر حرکت فرزندان رشید وطن ترسیم نموده خود راه را با اندیشه علمی معاصر فرا گرفتند تا از خطر مطروحه منحرف نشوند .) همچنان در مورد جریان دموکراتیک نوین یا شعله جاوید چنین مینویسد : (در سال ۱۳۴۴ جریان شعله جاوید (جریان دموکراتیک نوین) را بوجود آوردند ، آنها مبارزه توده ای طولانی و قهر آمیز مائوتسی دونگ را با شعار (محاصره شهرها از طریق دهات) برگزیده و آنرا در پارکها و خیابانهای کابل طی نمایشات وسیع تبلیغ میکردند ، ولی نه تنها نقش دهقان زاده های انقلابی را در داخل جریان واقعی نگذاشتند و کادر ورزیده را به روستا ها نکشاندند ، بلکه قادر نشدند تیوری انقلابی مائوتسه دون ، و اندیشه های آنرا با ویژه گی های ملی کشور ما خلاقانه تلفیق و تطبیق کنند . رهبری جریان را یک مشت روشنفکران خرده بورژوازی شهری و اریستوکرات به شهر کابل چون محمودی های دفتر نشین وارث عبدالرحمان محمودی فقید ، یار های قصر نشین و غیره غصب کرده بودند .) پساکوهی ضمن مذمت و تحقیر مسئولین این احزاب به چنین التیماتوم متوصل میشود : (ما به آنهائیکه تمام معیار های انقلابی و منافع ملی زحمت کشان را با بیگانه گرائی بیشرمانه در طرح و عمل زیر پا کرده ، تمام فعالیت های خود را وقف تصاحب نام (حزب) و کلمه خلق کرده اند ، نه مال تمام به اضافه پارلمانداری و غیره به این کار ادامه داندکاری نداریم ، آنها شائسته محاکمه خلق را در دادگاه انقلابی ندارند ، جز آنکه مجازات آنها را در محضر مردم خواستار گردید) دیده میشود درین تحلیل سیاست دنباله روی با تأکید این جمله (قادر نشدند تیوری انقلابی مائوتسه دون ، و اندیشه های آنرا با ویژه گی های ملی کشور ما خلاقانه تلفیق و تطبیق کنند .) بکلی مشهود بوده و ذره از تسامح و تعامل با جریانهای عمده چپ سیاسی در ایجاد جبهه متحد دموکراتیک ملی وجود ندارد و نمیتوان آنرا با اندیشه های بدخشی همخوانی داد . هاگذا با پیروزی قیام هفت ثور رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان نورمحمد تره کی با حضور محترم دستگیر پنجشیری که در اثر ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان به آن اشاره شده است ، بنا به احترام و شناخت عمیق از نقش با اهمیت شخصیت بدخشی به رویت موضع گیری های پیگیر آن در مبارزات سیاسی کشور و مخصوصن به

حل مسئله ملی وظیفه وزارت اقوام و سرحدات افغانستان را به ایشان پیشنهاد و خاطر نشان نموده اند که بر وفق اهداف شان درین مسیر کار نماید ، اما مرحوم بدخشی با درک از اوضاع درونی حاکمیت سیاسی دولت نوپا و فضای نا سازگار سازمان خود از انجام این مسئولیت سر باز زد و به پست ریاست تألیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه اکتفا نمود که این اقدام شان عمل طبیعی و کاملن معقول بوده است ولی برداشت و عکس العمل تعدادی از اعضای رهبری سازمان محفل انتظار به خاطر ملاقات با یار قدیمی اش نورمحمد تره کی سازشکارانه و ضد روحیه انقلابی سازمان محفل انتظار دانسته شده واجب آخرین جزای سازمانی که عبارت از اخراج عضویت سازمانیست ، دانستند چنانچه شرح مختصر آنرا که در نوشته بیژنپور انعکاس یافته چنین میخوانیم : (نخست برای بدخشی دشوار بود که سیاست مولوی باعث ، متکی بر تداوم جنگ مسلحانه را این بار علیه نظام نو پای تحت حمایه روس ادامه دهد.

دوم اینکه دولت ترکی – امین اورا در تنگنای بدی قرار داده بود و بدخشی بناچار باید می پذیرفت که منصبدار آنها باشد.

سوم و دشوار ترین گزینش بدخشی آن بود که یا باید برود و از نورمحمد ترکی صدرکود تای هفت ثورتابعیت کند و یا از مولانای آتش باور و سازش ناپذیر که مجیدکلکانی و حفیظ آهنگر پور نیز با او همراه شده اند؛ بگذرد !

آه که این گزینش برای بدخشی تلخ تلخ بود. بدخشی سعی نمود با توان تدبیر و درایت سیاسی خود راه نرم و علاج سودمند تری بیابد ، اما مگر میشود از چنان پل لرزان و راه ره گمستان بخوبی گذشت ؟ بدخشی نیز از قبول عهده وزارت اقوام و سرحدات در کابینه نورمحمد ترکی انصراف نمود و با ادامه وظیفه پیشین در ریاست تألیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیت ، کار مند دوست قدیمی تر خود آقای دستگیر پنجشیری شد. بدخشی در این تصمیم ناگزیر ، جام شوکران را بسر کشید و با کمال تأسف و بعلت احساس مولوی وار دوستان دیگرش نیز در یکی از جلسات در حالیکه اشتراک نداشت ، موقتاً از محفل اخراج شد. (در واقعیت بلی بدخشی بزرگوار مؤسس سازمان تا شش ماه از سازمان محفل انتظار خودش اخراج شده بود . بیژنپور به ادامه مینویسد :

مرحوم انجینر محمدحسن حوض شاهی (خواهانی) دوست ویژه استاد بدخشی در سال ۱۳۵۸ هـ ش در تهران میگفت : فیصله ی ما بقدری خام و احساساتی بود که حتی مولانا صاحب (باعث) نیز از اقدام ما متکی بر اخراج موقت بدخشی به خشم آمد و با کلمات طعن آمیزی همه ی ما را به ناسزا گویی گرفت. مولانا صاحب گفت : بدخشی در پی اشتباهات من و حماقتهای شما سر به نیست خواهد شد ، مرگ او در اصل ناشی از شتاب و بی تأملی ماهاست. فیصله شما هیچ اعتباری ندارد و هیچکدام شما صلاحیت ندارید در مورد بدخشی و سرنوشت سیاسی او تصمیم اتخاذ کنید. اگر در زندان نبودم ؛ برای مجازات شما اقدام میکردم . عمل شما نفرت انگیز و برخوردار تان ناشی و بسیار بچه گانه است. بروید و با نوشتن نامه یی از بدخشی عذر خواهی کنید و برای تلافی اشتباه و حتی خیانت نا آگاهانه خود دست بکار شوید. بدخشی بزرگ ماست و اختلاف و انتقادات شدید من از ایشان ربطی به شما ندارد (سایت فرا تر از مرزها . همچنان همزمان به این وضع آشفته اقدام اشتباه آمیز مسلحانه ۲۶ اسد عده ای از رزمندگان سازمان

فدائیان زحمت کشان افغانستان تحت رهبری اسماعیل اکبر در بدخشان و تخار بدون مشوره محمد طاهر بدخشی و مولانا بحرالدین باعث که به قول غلام دستگیر پنجشیری بعد از آنکه مولانا باعث رهائی بی نام و نشانش را در جمله زندانیان غیر سیاسی نپذیرفت ، شخص محترم پنجشیری به نسبت حسن احترام به ایشان و وفای قول به هم زنجیری و یار زندان با محترم شرعی جوزحانی که در آن زمان به حیث لوی خرنوال و رئیس ستره محکمه بودند زمینه تهیه فرمان رهائی مخصوص وضعیت زندانی سیاسی را برای مولانا بحرالدین باعث و رفیق هم‌رزمش حفیظ پنجشیری مهیا نمودند و این اقدامات با طی مراحل زمان گیر بوده وقت بیشتر میطلبید که جریان آن به استفهام مولانا باعث رسانیده شده بود ، اما پخش اعلامیه اقدام مسلحانه ضد دولتی این گروه و اقدام حمله مسلحانه غافلگیرانه به تعدادی از ولسوالی های بدخشان و تخار ، حمله به قوماندانیهای خرنودی ، لت و کوب و بر بستن قومندانان خرنودی و رها نمودن محبوسین جنائی و دستبرد سلاح کوت های قوماندانی های خرنودی ولسوالی های مؤقتن تحت اشغال توأم با تلفات جانی تعدادی از نظامیان دولتی و ملکی ، بطور مثال در ولسوالی کشم ولایت بدخشان لت و کوب و بستن قومندان خرنودی و رها نمودن محبوسین جنائی و دستبرد سلاح کوت های قوماندانی ، به شهادت رسیدن یک افسرجوان تازه فارغ از اکادمی خرنودی از ملیت هزاره و زخمی ساختن سرباز معیتی اش در جریان گشت زنی شهر ، و همچنان به شهادت رسانیدن خانه سامان مهمانخانه کلوپ کشم ، حمله ناکام به نمایندگی دافغانستان بانک که نسبت استحکامات فوق العاده محافظوی و فرصت کم از دستبرد نجات یافت ، فلج ساختن دستگاه تلفیون و ارتباط ولسوالی با خارج خسارات زیادی را به بار آورده اوضاع را متشنج و پرمخاطره ساخت ، این قیام مسلحانه که آشوبی بیش نبود تا رسیدن قوای عسکری از فیض آباد و تالقان در همه ولسوالی های در گیر دوام نکرد و متأسفانه در نتیجه این تصمیم غیر اصولی و غیر منطقی تعدادی از ماجراجویان رهبری خود ساخته بدون تصمیم جمعی رهبری و تفاهم رهبر سازمان ارواح شاد محمد طاهر بدخشی و خود سرانه متصل به این اقدام ماجرا جویانه شده زمینه ساز نابودی با احساس ترین و صادق ترین فرزندان انقلابی سرزمین ما شدند ، مزید بر آن همزمان با تدارک این قیام مسلحانه عده ای از دوستداران مولانا باعث برنامه فرار آنها از شفاخانه علی آباد که برای مداوا در آن بستری بود عملی نمودند ، ولی این اقدام باز هم نتیجه مناسب به بار نداد و مولانا باعث از جانب نیرو های امنیتی دولتی مجدد گرفتار گردیده و رفیقانش باز هم با راه اندازی برنامه گرو گانگیری دابس سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در افغانستان به مقصد تبادلۀ نافر جام که سبب تلف شدن سفیر کبیر ایالات متحده امریکا و خود عاملین این واقعه در معرکه گروگان گیری گردید ، خلاف انتظار همه برنامه ریزیهای ماجراجویانه و خود سرانه گروهی از اعضای این سازمان ، نهضت سیاسی محفل انتظار را در خطر ناکترین وضعیت قرار داد . وقوع این رویا روئی اولین قیام مسلحانه و کاملن دشمنانه سازمان سفزا با دولت نو پای دموکراتیک ، فضای خوشبینانه ذات البینی و عدم اعتماد را در در جو سیاسی نیروهای چپ سیاسی و جامعه جهانی با آنکه در وضعیت مناسبی قرار نداشت بکلی دگرگون و وارونه ساخت . قابل یاد آوری است که سازمان سفزا بیشتر به مبارزات حرفوی چریکی در میان توده های زحمت کش مردم منجمله در میان دهقانان دهات با راه اندازی حرکات و شورش های مسلحانه ضد دولتی تأکید مینمودند که به رویت آن به قیام مسلحانه نافر جام ضد دولتی دوران محمد داؤد در ولسوالی درواز دست زده بودند که بخش اعظم اعضا و رهبری سازمان با نظر داشت اوضاع و احوال شرایط آنزمان این قیام را خود سرانه و بیمورد

دانستند که نتیجه‌ی جز تلفات جانی ورزیده‌ترین کادرها و باعث زندانی شدن رهبران آن، نمایش ضعف سازماندهی سبک سرانه نیروهای انقلابی و تبارز اقتدار حکومت آنزمان در واقعیت ثمری به بار نه آورد. فرکسیون سفزا با آنکه در آن وقت از بدنه سازمان محفل انتظار جدا و تازه به فعالیت آغاز نموده بود ولی در جامعه سیاسی ناشناخته و هنوز به نام محفل انتظار تحت رهبری محمد طاهر بدخشی شناخته میشد، لذا هر اقدام ماجراجویانه آن نادانسته به همه اعضای جمعی محفل انتظار نسبت داده میشد، این گروه با اقدامات اشتباه آمیز به قول آذری نویسنده مقاله چپ اندیشان در بوته نقد از جمله کادرهای برجسته سازمان (عمل خائنه و دسیسه آمیز دانسته) *سایت فراتر امرزها. نسبت به حیات سیاسی آن شرایط که حیات سیاسی این نهضت جوان را با مخاطره فوق العاده مواجه ساختند که با موضع گیری و طرز دید سیاسی محمد طاهر بدخشی بطور قطع مطابقت نداشتند. و اما دور از انصاف خواهد بود هرگاه از صداقت و ایمانداری و صفات واقع انقلابی اعضای این سازمان در راه مبارزه به خاطر آزادی و عدالت اجتماعی که با درد و اندوه اکثریت عظیم شان قهرمانانه خود را فدای آرمانهای مردمی شان نمودند یاد آوری ننمود، ایکاش اینچنین مردان با احساس با ذره ای تأمل از سایه رهبری خردمندانه محمد طاهر بدخشی بدور نمیرفتند و شرایط ذهنی و عینی جامعه را در نظر گرفته خود و سرنوشت سازمان و نهضت چپ انقلابی را در وضعیت دشوار و نابودی قرار نمیدادند. همچنان بی انصافیست اگر به نقش ارزنده حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حیات سیاسی کشور، منحن حزب سراسری افغانستان که هزاران فرزند صدیق، آزادی خواه و عدالت طلب را در صفوف خود جا داده بود، کم بها داده شود این حزب با وجود بحران ممتد سیاسی ناشی فرکسیون بازی، خودخواهی و تأثیرات قوم پرستانه توأم با سمت گرائی تعدادی از رهبران، عدم باز نگریهای ژرف علمی جامعه شناسانه پیرامون ساختار فرهنگی و اقتصادی جامعه، دنباله روی و کاپی کاری از تجارب سیاسی اندوخته های احزاب مترقی بیرونی مخصوصن حزب توده ایران، دانشمندان شوروی که غالبین برای حیات سیاسی خود شان موجه و قابل تطبیق نبودند، در وجود دو فرکسیون خلق پرچم که بعد از وحدت مجدد به حیث حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان مسما شد تا قیام هفتم ثور ۱۳۵۷ و بعد از آن مبارزین عدالت خواه بسیاری را اعم از روشنفکران، کارگران، دهقانان، افسران و خورد ظابطان اردو و پولیس، زنان و دیگر اقشار زحمتکش جامعه را در صفوف خود جذب و تربیه سیاسی و سازمانی داده به حیث سازمان انقلابی پیشگام در افشای چهره نظام استبدادی حاکم بر سرنوشت جامعه، افشای فقر و عقب ماندگی جامعه ناشی از سیطره مناسبات کهنه خان سالاری، فئودالی، نیمه فئودالی و استثمار بیرحمانه دهقانان و سایر زحمتکشان، احیای مقام شائسته زن در جامعه، برابری و برادری خلق های ساکن با انجام حل عادلانه ی مسئله ملی در افغانستان، احیای دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی دستاورد های چشمگیری را به ارمان آورده بود، با پیروزی قیام ثور ۱۳۵۷ سلطه نظام خاندانی قبیلوی که بر فئودالان و خوانین سراسر کشور همچون نماینده گان اجیر نظام و قشر اشرافیت بیروکرات و کمپرادور و عمال کمپرادور، وابسته به سیستم جهانی امپریالیزم تکیه داشت، فروریخت و نظام جمهوری دموکراتیک بوجود آمد، باز تاب غافلگیرانه این رویداد بزرگ در سطح جهانی رقابتهای کینه توزانه امپریالیزم جهانی، دول مرتجع اعراب، دشمنان تاریخی داخلی و منطقوی را به دلیل شکل، مضمون و ماهیت عدالتخواهی و ترقیخواهانه این تحول و دشمنی تاریخی با نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی که ازین نظام نو پای حمایت مینمود، بدون توجه به حال رقتبار مردم زحمتکش افغانستان،

برانگیخت و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را که با هزاران آرزو و آرمان های انسانی برای تحولات عمیق اجتماعی کمر همت بر بسته بود از درون و بیرون موردتهاجم و ضربات کشنده قرار داد ، میخواهم چشم دید جان راین استاد و محقق در دانشگاه وین نی پک کانادا که در سال ۱۳۵۷ در دانشکده زراعت دانشگاه کابل تحقیقات علمی در بخش زراعت مینموده است و برداشت خود را از تحولات سیاسی افغانستان بیغرضانه بیان داشته است ، قسمت هائی از آنرا که به دستاورد های تحول هفتم ثور ارتباط دارند برای معلومات منورین و علاقه مند به حیات سیاسی کشور درینجا درج وتوجه عزیزان را بمنظور درک حقایق از اوضاع سیاسی و تحولات جانگاہ سرزمین ما ، به مطالعه آن جلب میدارم ، موصوف مینویسد : (در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ ، به تعقیب تظاهرات بزرگ ، درمقابل کاخ ریاست جمهوری ، ارتش به حمایت مردم برخاست ، وبعد از نبرد مختصر با گارد ریاست جمهوری ، نظام سقوط داده شد. افسران نظامی ، سپس رهبران مارکسیست را از قید زندان رهانوده و از حزب مربوط دعوت نمودند تا حکومت راتحت رهبری نورمحمد تره کی تشکیل نماید ، حکومت ، به رفورم های ضروری وگسترده آغاز نمود . ، برخی این رفورمها بسیار جنجال آفرین ، اما اکثراً بسیار مردم پسند بوده وبه حمایت واستقبال مردم مواجه گردید .

جدائی دین ازدولت پدید آمد ، اتحادیه های کارگری ، قانونی شدند ، مراقبت های بهداشتی ، وفکتور تعلیم وتربیہ ، به اولویت کاری نظام درآمد ، برای زنان حقوق مساوی اعطاگردید ، دختران به مکتب میرفتند ، عروسی اطفال ودختران نابالغ غیرقانونی خوانده شد و پرداخت مهریه های فیودالی متوقف ساخته شد .

به تاریخ اول سپتمبر ۱۹۷۸ ، الغای اسناد قرضداری دهاقین از زمینداران وسود خوارانی که ۲۴ فیصد مفاد خویش را وضع مینمودند ، به تصویب رسید ، پروگرام رفورم های زمین پیوسته انکشاف مینمود و انتظار میرفت که برای همه خانواده های زارع شامل زمین داران ، معادل مقدار مساوی زمین توزیع گردد . دهاقین ، از طریق رفورمها ، مزایای معینی را بدست آوردند ، اکثراً با رویکار آمدن نظام نوین مسرور بودند . من داستانهای اشکباری را راجع به زندگی ناهنجار دهاقین شنیدم ، دریافتم که چگونه دهاقین زمین های خویش را به علت عدم توانائی پرداخت های قروض شان از دست دادند . بدینطریق نزدیک به نصفی از دهاقین کشور که خانه ها وزمین های شان به تملک زمینداران درآمد ، برپیکر خویش زخم برداشتند . همچنان تعدادی زیادی این مردم قروض زمیندارانی را برشانه های خویش حمل مینمودند ، که از پدران و پدیرکلان های شان برای شان میراث مانده بود ، و آنها هرگز تصور بازپرداخت آنرا نمی نمودند . چندین تن ایشان برایم گفتند ، که الغای این سند قرض ، به معنای تحایف خداوندی تلقی میگردد * . سپس در جریان صحبت با دوکانداران کابل دریافتم که آنها نیز از انکشافات نوین ، مسرور به نظر میرسیدند . یکی از آنها برایم گفت که بصورت قطع باورمند نیست که رهبران حکومت ، مارکسیست باشند . چرا که آنها هرگز در امور مذهبی مان مداخله نمی نمایند . چون اکنون ، دهاقین از امکان داشتن پول ، برخوردار بودند ، نتایج کسب وکار پرسود بود ، لذا هیچ شکایتی نداشتند . چیزی را که به چشم نگاه میکردم عبارت از تامین زندگی صلح آمیز بود ، و تنها چند پولیس وافراد ارتش در برخی از محلات به چشم میخوردند . زنها برطبق تمایل شان با لباسهای دلخواه آراسته بودند ، من فوتوگرافی یک منظره را در یک ایستگاه سرویس دارم ، که نشان میدهد یک خانم با برقع ملبس بوده وخانم دیگر با لباسهای نوع غربی آراسته بنظر میرسد . یک مرد درلباس یک تاجرودیگری درلباسهای مرسوم و دستار عنعنوی ملبس بود . چنین صحنه های آمیخته با رنگ های

ملی و فراملی ، کاملاً معمول بود . بدون شک ، بنظر میرسد که این یک نظام اصلی طبیعی بوده و مردم به آینده و بسوی افق نگاه مینمودند. مسلماً جریان حقوق زن و پیروسه تعلیم تربیه جنجال برانگیز بود ، و ملاهای متعصب و بنیادگرا کمپاین تبلیغاتی خویش را علیه این رویکرد براه انداختند. علاوه بر آن به تعداد دوصد و پنجاه هزار ملا از جمله زمینداران بودند و آنها با حرارت زیاد در برابر این رفورم ها عصیان نمودند. در مساجد ، آنها دهاقین را ترغیب نمودند تا در برابر پلانهای حکومت به پاخیزند زیرا از منظرگاه دید آنها ، این تنها خداوند است که زمین را برای آنها اعطا میدارد. در واقع اکثر آهمینگونه مردم و هواداران فریب خورده آنها یکجا با سود خواران بودند ، که در پاکستان سرآزیر شده و تحت نام مهاجر در آنجا اسکان گزیدند. اما آنجا مخالف بسیار نیرومند تری دیگری نیز در برابر حکومت وجود داشت ، این ایالات متحده امریکا بود که در برابر این نظام بخاطری که گویا این نظام ، مارکسیستی نامیده میشد ، به مخالفت برخاست. در آغاز به گونه غیر رسمی اما بعد از سوم جولای ۱۹۷۹ بعد از صدور مجوز صلاحیت از سوی کارتر رئیس جمهور ایالات متحده امریکا همراه با پاکستان و عربستان سعودی ، مساعدت های نظامی و کمک های آموزشی خویش را برای مسلمانان بنیادگرا ، که بعداً بنام مجاهدین و یا مبارزین آزادیخواه مسما گردیدند ، آغاز نمودند. در حقیقت رونالد ریگن بیان نمود که آنها مجاهدین معادل اخلاقی پدران بنیادگذار امریکا هستند. ... چیزیکه شرایط مسرتبار را مکرر ساخت ، عبارت از ورود فوری سربازان اتحاد شوروی در کشور بود که یابه ابتکار خود شان و یاهم بر بنیاد پیمان سال ۱۹۷۸ افغان – شوروی ، بود. اهداف شوروی عبارت از این بود تا تهاجمات ده ها هزار نیروی تا دندان مسلح مجاهدین را که تعداد کثیری مزدوران خارجی را به همراه داشتند ، بازدارد. اما آنچه که امروز وسیعاً قابل درک است عبارت از آن است که ایالات متحده امریکا از طریق سیا بطرز فعالانه در قضایای افغانستان لاقطی یکسال درگیر بود ، و ورود نیروهای شوروی در افغانستان ، پاسخی بود به مداخلات ایالات متحده امریکا ، ... برژینسکی ، مشاور امنیت رییس جمهور کارتر ، پس از آن ، بالای وگراف اعلام کرد که او کارتر را متقاعد کرده بود تا برای خرس روسی تلک پهن نموده و به اتحاد جماهیر شوروی چشیدن طعم جنگ ویتنام را تحمیل نماید برژینسکی از این انکشافات ، به حیث فرصت طلایی ، برای آتش افگنی و انگیزش تعصب مسلمانان مرتجع و بنیادگرا سود جست ، و آنها را برای اعلام جهاد (جنگ مقدس) ، گویا علیه دین نا باوران که خاک افغانستان را آلوده نموده اند ، تحریک ساخت ، تا نه تنها اینگونه افراد را از کشور تبعید نمایند بلکه ، آنها مجاهدین را ترغیب نمودند تا ، بخشهای بزرگ خاک اتحاد شوروی را که مسلمانان در آن زیست مینمودند ، آزاد سازند. برای ده سال بعد ، با هزینه بلیون ها دالر پول امریکا و سعودی و استخدام هزاران مسلمانان خارجی ، به شمول اسامه بن لادن ، در زیر چتر جهاد ، و تشکیل ارتش افراطیون مذهبی ، خاک افغانستان را به زیاله مبدل ساختند.

دکتر احمد رشید متخصص امور آسیای مرکزی درین خصوص مینگارد که آی اس آی و سی آی هه خواستند تا جهاد افغانستان را به جنگ جهانی مبدل نموده ، همه کشورهای اسلامی را بر علیه اتحاد شوروی درین نبرد بکشانند . بدین مقصد در حدود (۳۵۰۰۰) تن از مسلمانان بنیادگر ، را از چهل کشور جهان ، بین سالهای ۱۹۸۲-۱۹۹۲ ، درین جنگ مشارکت دادند. همزمان به ده ها هزار تن دیگر ، در جریان به اصطلاح جهاد به پاکستان سرآزیر شدند ، تا در مدارس پاکستان ، به تعلیمات بپردازند. سرانجام به تعداد یکصد هزار تن از مسلمانان خارجی رادیکال ، مستقیماً در جهاد افغانستان کشانیده شدند.

سیا بطور مخفیانه این جنگجویان را تعلیمات نظامی می آموزاند و از آنها در بخش مالی و نظامی حمایت مینمود. باید بیاد داشت که مردم افغانستان، دارای تاریخ و سابقه متعصبان مذهبی نمی باشند. برای خلقت جهاد بر بنیاد آرزوهای سیا، نیاز وجود داشت تا افراطگرایان عرب، مصر و پاکستان، درین کارزار فرخوانده شوند، لذا ظهور بنیادگرایی در افغانستان، در کارنامه های سیا گره خورده است. همچنان رونالد ریگن لقب مبارزین راه آزادی را برای مجاهدین اعطا نموده و این مجاهدین بودند، که مصیبت های وحشتناکی به بار آورده و به معنای واقعی کلمه، آنها قبل از همه تروریست بودند. .. شوروی ها درین ویتنام شان، به زانو درآمدند، و نیروهای خویش را در فبروری ۱۹۸۹ از افغانستان خارج ساختند اما جنگ ادامه یافت. بطور عموم چنین پندار وجود داشت که حکومت مارکسیستی به مجرد خروج نیروهای شوروی از کشور به سرعت سقوط خواهد نمود، اما این تصور از واقعیت برنخاست. با منظره شرارت مجاهدین، بخشی عظیمی از مردم افغانستان، بویژه زنان، از نظام کاملاً میانه رو نجیب الله دفاع نموده و بدون حضور حتی یک سرباز شوروی، آنها برای مدت سه سال دیگر رزمیدند. در حقیقت حیات این نظام بیشتر از زندگی خود اتحاد شوروی که در دسامبر ۱۹۹۱، فروپاشید طول کشید.

درواقع در چنین مراحل خطیر، فکتور قاطع که منجر به سقوط نظام در افغانستان شد، اولاً در خیانت امریکائیان و ثانیاً در خیانت شوروی ها نهفته بود. زمانی که شوروی ها مصمم شدند تا نیروهای خویش را از افغانستان بیرون نمایند، چنین استنباط میشد که هر دو کشور، هم ایالات متحده امریکا و هم اتحاد شوروی، همه کمک های نظامی و اقتصادی خویش را به طرفین درگیر در افغانستان قطع مینمایند. اتحاد شوروی به این توافقنامه احترام گذاشت و آگاهی داشت که ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و کشورهای پاکستان، به همکاری و مساعدت های خویش به مجاهدین ادامه میدهند. این بطور معقول مشخص است که هرگاه بعد از سال ۱۹۸۸، اتحاد شوروی با نگرش حس عدالت و انصاف، با حد اقل کمک های مالی و نظامی، حکومت افغانستان را مساعدت مینمود، این کشور از توان ایستادگی در برابر تهاجمات مجاهدین، برخوردار میگردد. آنگونه بود، که با تداوم پایان ناپذیر تدارکات مالی و نظامی سوپرپاور امریکا برای مجاهدین و بدون دریافت کمک های مالی، حکومت افغانستان، در اپریل سال ۱۹۹۲، شکست خورد. مجاهدین فاتح، که حال بخشی وسیعی حکومت کنونی را تشکیل داده اند، قبل از همه، اعضای نظام سیکولار پیشین، و هزاران تن نیروهای ترقیخواه را به قتل رسانیدند. سپس طی چهار سال آینده، آنها در بین خود جنگیدند، و باعث تجاوز و چپاول در کشور گردیدند، تا آنکه در سپتامبر ۱۹۹۶، طالبان، کابل را تسخیر، و آنها را از میان برداشتند. ... طالبان کسانی که کشور را از زیر سیطره مجاهدین آزاد نمودند، نظام شریارتجایی را در کشور برقرار ساختند. ملاکان بعد از پیروزی مجاهدین، بصورت فوری برگشتند، و زمانی که طالبان قدرت را تصاحب کردند، نبرد واقعی در برابر زنان اعلام گردید که البته فاقد هرگونه مبنای اسلامی پنداشته میشد. به تعداد هزاران تن از زنان، به حیث معلم، داکتر، استاد، و مشاغل گوناگون، از وظایف شان برکنار ساخته شدند.

آنها همچنان بعداً اجازه نداشتند، تا به حیث نیروی کار، نقش بیافرینند و حتی دکتوران بدون حضور نزدیکان مرد نمیتوانستند تا به درمان زنان مبادرت ورزند. دختران از رفتن به مکتب منع ساخته شدند. ترور در همه اشکال، اساس رژیم را تشکیل میداد، البته رژیم اسلامی فاشیستی، و رژیمی که بوسیله پاکستان، در سکان قدرت باقی ماند. این رژیم با حفظ همه جنایات اش، در آغاز بوسیله اداره کلینتون، مورد حمایت

قرارداشت ، چنین تصور وجود داشت که طالبان ثبات بوجود خواهند آورد ، تا بتواند زمینه انتقال پاپین گاز و نفت را از طریق افغانستان فراهم نماید. علاوه بر آن اداره بوش مبلغ ۱۲۴ میلیون دالرامریکائی را به افغانستان (حکومت طالبان) مساعدت نمود ، و تا زمان روزسرنوشت ساز یازدهم سپتمبر این مذاکرات جریان داشت.

رفورمهای ترقیخواهانه اقتصادی و اجتماعی را که حکومت نورمحمد تره کی پیاده نمود ، و مقام زنان و دختران را در جایگاه قرن بیستم مشخص ساخت ، بوسیله ایالات متحده امریکا ، که گویا حکومت مارکسیستی خوانده میشد ، مورد مخالفت قرار گرفت ، نگاه بدبینانه و خصومتبار امریکا با کمونیسم ، و پالیسی آنکشور برای تحلیل بردن اتحاد شوروی ، امریکا را بران داشت ، تا از ارتجاعی ترین و متعصب ترین نیروهای مذهبی در جهان حمایت نموده و از آنها به حیث ارتش نیابتی در جنگ با کمونیسم و اتحاد شوروی استفاده و درین رویکرد افغانستان و مردمش را نابود نماید.

اعزام نیرو و اسلحه شوروی ها در کشور در جهت حمایت از رژیم مارکسیستی که تحت تهاجمات وسیع و گسترده افراطیون مذهبی قرار داشت ، اقدام احمقانه بود . هرگاه اتحاد شوروی بصورت ساده ، تجهیزات نظامی برای رژیم مارکسیستی افغانستان ، آماده مینمود ، آنها شاید این وحشی ها ، را ، دم دروازه توقف میدادند. زیرا مردمان عادی افغانستان اهل تعصب نبودند ، و آنها از رفورم های مترقی نظام حمایت مینمودند.

...هرگاه ، ما، از تراژیدی افغانستان چیزی بیاموزیم، این بسیار مهم است تا بیاموزیم که هرگاه ایالات متحده امریکا در افغانستان مداخله نمی کرد ، و حکومت مارکسیستی تره کی را به حال خودش رها میکرد ، آنجا نه نیروی مجاهدین وجود داشت ، نه دخالت شوروی ، نه جنگی که کشور را ویران ساخت ، نه اسامه بن لادن و نه تراژیدی یازدهم سپتمبر ایالات متحده امریکا وجود داشت . بعد از سقوط نظام مارکسیستی ، در جریان سالهای جنگ داخلی ، کابل مانند اکثر شهرهای دیگر ، که متحمل خسارات هنگفتی گردیدند ، بکلی ویران گردید بنا برین برای انجام این جنایت در افغانستان کی را باید مقصرا پنداشت؟ بدیهی است که ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی را ، اما هرگاه ، اتحاد شوروی را درین خصوص ملامت پنداشت ، پس با اعمال ایالات متحده امریکا ، عربستان سعودی و پاکستان درین راستا ، چگونه میتوان اغماض نمود .

*داستان پایان ناپذیر تراژیدی افغانستان (نوشته پروفیسور جان رایان استاد دانشگاه وینی پک کانادا)

* انجام اصلاحات دموکراتیک ارضی و توزیع ششصد هزار هکتار زمین معادل سه میلیون جریب به دو صدو چهل و هشت هزار خانوار دهقان بی زمین در سراسر کشور .

بخش هایی ازین مقاله را که بطور واقع بینانه از دیدگاه مستقیم و واقع چشم دید محقق کانادائی پیرامون واقعات و حوادث تحمیلی خونبار اوضاع سیاسی افغانستان به رشته تحریر درآمده بخاطری درج این نوشتار نمودم که روشنفکران صدیق ، ترقیخواه و عدالت پسند جامعه افغانستان از برداشت بیغرضانه و غیر جانبدارانه یک محقق بیطرف آنها از جامعه غرب در روشنی لازم قرار گیرند و از قضاوت های شتاب زده ، نا عالانه و غیر منصفانه بپرهیزند ، البته اشتباهات و خطاهای بزرگ و نا بخشودنی زیادی از جانب برخی از رهبران خود خواه ، فرکسیون باز ، قوم پرست و در یک کلام خائن به ارزش های والای انسانی درون جنبش جوان و انقلابی افغانستان در جریان دوام کار و فعالیت های سیاسی حزب

دموکراتیک افغانستان بوقوع پیوست که زمینه ساز تفرقه و تلفات زیانبار و جبران ناپذیر درون حزب و نهضت چپ انقلابی و رابطه این حزب با مردم شده و باعث سرعت بخشی فعالیت های دشمنان نهضت آزادی و ترقیخواه افغانستان گردید و بحث روی خصوصیات آن نیازمند زمان دیگر است ، و اما یادانی و توضیح این همه مسایل به مثابه تجارب تلخی که برای جنبش چپ سیاسی افغانستان به حیث انتباه سیاسی میتوان پذیرفته شوند ، که بار ها از دیدگاه دانشمند گرانمایه و مبارز انقلابی زنده یاد محمد طاهر بدخشی به وقوع آنها پیش بینی های حیرت انگیزی صورت گرفته است ، برای نهضت های مترقی افغانستان ضرور است عوامل کامیابی ها ، ناکامی ها ، اشتباهات و خطاهای گذشته نهضت دموکراتیک کشور مانرا منحصی تجارب درد ناک پذیرفته برای مسیر آینده کارزار جنبش مترقی در افغانستان از آنها به حیث تجربه بهره برداری نمایند ، اما ختم کلام را با اشاره به نتایج درد آور جنگ تحمیلی در افغانستان که تا کنون دامن گیر آنست یه یاد بیاوریم که در مرحله سوم حیات سیاسی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به رهبری دکتور نجیب الله با وجود دعوت انسانی به مشی مصالحه ملی ، اعلان آتش بس یک جانبه و موافقه تقویض قدرت سیاسی به دولت مؤقت مستعد و معتمد به همه ی طرف های درگیر از کانال سازمان ملل متحد توأم با عودت قطعات محدود اتحاد شوروی از افغانستان ، در چوکات توافقات سازمان ملل متحد ، دولت های شوروی ، امریکا و پاکستان مبنی بر پیمان قطع جنگ ، قطع تسلیح دوجانب در گیر و عدم مداخله در امور افغانستان چنانچه قبلن اشاره شد دولت شوروی بطور یکجانبه به تعهدات خود عمل و دولت جمهوری دموکرات افغانستان را در برابر هجوم غول منطقه و جهانی در یک جنگ نیابتی که خود عامل عمده وقوع آن بود تنها گذاشت ، اما مبارزین وطنپرست در کنار مردم شریف افغانستان با دادن تلفات جانی هزاران تن از فرزندان صدیق ترقیخوا و عدالت پسند افغانستان در وجود نهضت های چپ سیاسی از کشور شان در درون سنگر های مملو از دود و آتش دفاع مستقلانه نموده افتخارات زیادی را از خود در تاریخ مبارزات میهن ما به جا گذاشتند ، و سرانجام بازم بنا به موضع گیری های غیر اصولی و خلاف آرمانهای وطنپرستانه ناشی از افکار و اعمال شؤنویستی بر بنیاد قوم پرستی ، تعصبات محلی و زبانی ، خود خواهی و فرکسیون بازی های درون حزبی بعضی از رهبران طراز اول حزبی و دولتی ، که خائنانه برنامه صلح ملل متحد را اخلال ، صفوف حزب ، سربازان و افسران درون سنگر و مردم افغانستان را در میدان نبرد در خلی سیاسی و تنها گذاشته ، در یک معامله سری ، بزدلانه به دامن نیرو های مرتجع سر پناه برده زمینه سقوط داوطلبانه و تحویل قدرت دولتی به نماینده به اصطلاح مجاهدین فراهم نمودند که با این تغییر سیاسی سرنوشت مردم و هست و بود ملی افغانستان بدست کسانی سپرده شد که جز زن ستیزی و دشمنی با مکتب ، اهل معارف و تمدن ، توهین ، تحقیر و لت و کوب مردم ، بیگانه با دموکراسی و عدالت اجتماعی ، حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی جامعه ، بی قانونی ، چور و چپاول دارائی های مردم ، جنگ ، تباهی ، آدم کشی ، ویرانی ، غارت دارائی های عامه ، تاراج اموال و ملکیت های دولتی ، چور و چپاول دارائی ها ، لوازم و وسایط ادارات و مؤسسات دولتی ، تاراج ماشین آلات فابریکه های شخصی و دولتی ، تاراج وسایل ، وسایط ، انواع سلاح و تجهیزات نظامی اردوی ملی افغانستان و انتقال آن به پاکستان ، قومندان بازی و تداوم جنگ داخلی به کار دیگری آشنا ساخته نشده بودند ، و تعجب آور اینکه تاکنون دست اندر کاران این فاجعه ملی به کردار های زشت و خائنانه خود افتخار نموده از اعمال شان پشیمان نیستند ، دوام چنین اوضاع وحشتناک و درد آورمنتج به ظهور نیروی مرتجع

قرون وسطائی طالبانی به سازماندهی پاکستان ، و تعدادی از کشور های عربی شد که با تأسیس رژیم اسلامی فاشیستی به پشتیبانی حکومت پاکستان و ارتجاع عرب در مصلحت با تعدادی از کشور های غربی صفحه دیگر از ظلمت و جنایت را بر مردم بیچاره ما باز نمود که تاکنون با وجود موجودیت نیروی های قدرتمند ۴۵ کشور عمدتاً غربی که به مقصد نابودی طالبان و القاعده و در مجموع تروریسم بین المللی در افغانستان فعالیت محاروبی دارند و در پیشروی چشمان شان نیروهای طالبان و القاعده در پاکستان تربیه و آموزش های جنگ های پارتیزانی یافته بعد از تجهیز مسلحانه با انجام انتهار ، انفجار ، عملیات های چریکی و کشتار بیرحمانه مردم بیچاره افغانستان ، جامعه انسانی این سرزمین را با خانواده های سربازان به دام افتاده نیرو های نظامی خارجی به روز سیاه نشانده مردم این سرزمین را در یک فضای سر در گمی قرار داده اند . ولی سناریوی تفاهم و روابط احزاب دموکراتیک چپ سیاسی که یگانه الترناتیف نجات مردم افغانستان از این وضع اند با وجود این همه گذشت روزگار چیزی نه آموخته اند و هر یک عاشق سیمای زیبا و نام و نشان خود شده و سرود خود را زمزمه مینماید ، تعدادی از رهبران سیاسی این احزاب به جای ، وحدت یا حد اقل اتحاد سیاسی و تشکیل جبهه متحد دموکراتیک ملی قبل پرینکه با دشمن مشترک شان مبارزه نمایند بیشترین انرژی خود را صرف تخریب و کشمکش های دشمنانه با هم صرف مینمایند ، احزاب میانه رو و ملی با تندی عمل و شعار های ماجرا جویانه احزاب چپ سیاسی نمیتوانند توافق نمایند ، برخی احزاب دست راستی مخصوصن اسلامی افغانستان اغلبین بر اعلا خود را دشمن احزاب چپ دموکراتیک سیاسی اعلان نموده بیشترین لبه تیز مبارزات شان از سر راه برداشتن همه ی احزاب چپ سیاسی میدانند ، به برداشت همه انسانهای وطن دوست و ترقیخواه حالا زمان تفاهم و جستجوی هماهنگ ساختن نظر و عمل همه ای نیروهای ترقیخواه افغانستان است ، اعمار جامعه به نیروی کار انسانی سالم نیاز دارد ، هر گاه قرار باشد ما در راه اعمار وطن ویران شده خود دست به کار شویم به اتحاد همه نیروهای وطن دوست و ترقیخواه و اشتراک کار پر ثمر همه ی روشنفکران ، ملاها و روحانین روشن ضمیر ، احزاب اسلامی تحول طلب و مترقی و مردم زحمتکش جامعه خود نیاز داریم ، اما اگر در پی تنها گرفتن قدرت سیاسی و حکومت و چوکی باشیم مسلمان تحمل فرد دومی رقیب را نخواهیم داشت و مسلم است که در شرایط موجود ملی و بین المللی برای خود محوری و نظام تک حاکمیتی مستبدانه و غیر دموکراتیک دیگر جایی باقی نمانده است ، همچنان بانئستی در نظر داشته باشیم که جامعه ما در گیر دار محرومیتهای طبقاتی و خصومت های براه انداخته شده قومی است ، عناصر مقتدر و با نفوذ در نظام حاکم با بی کفایتی و فساد ، خود را از زیر تأثیر آیدیالوژی قرون وسطائی بیرون کشیده نمیتوانند ، هاکذا تبلیغات اغواگرانه آیدیالوژی گلوبالیزم امپریالیسم جهانی زمینه ساز ظهور اشخاص دست نشانده و فرمانبردار در تبنای مافیای مواد مخدر شده سرنوشت کشور ما را به معرکه جنگ و تجاوز با آینده تاریک و مبهم مواجه ساخته اند ، مطالعه ای راه برون رفت از این شرایط به قول زنده یاد بدخشی به مطالعه جامعه شناسانه علمی جامعه خود ما نیاز دارد ، جامعه ما به نیروی مقتدر ، متحد و آگاه متشکل از همه ای نیرو های ملی و مترقی با تکیه به قدرت و اراده لایزال مردم در دامن جبهه متحد دموکراتیک ملی نیاز دارد ، احزاب و سازمانهای چپ سیاسی که اکثرن با فرو پاشی نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی در خلی آیدیالوژیکی قرار گرفته به مبارز و دگرگونی های اجتماعی بد گمان شده اند باید به خود آمده خود را از تزلزل ایمان و شکاکیت نجات داده به خود و نیروی و اراده مردم شان در را دگر گونی جامعه تجدید پیمان

نوشته نورعلی دوست

نموده با اتحاد و همدلی در راه تأمین آزادی ، عدالت اجتماعی ، آبادی ، شگوفائی وطن و وحدت ملی کار و فعالیت انقلابی خود را مانند گذشته از سر و از نو بطور زنده و با ایمان آغاز نمایند ، به یقین پیروزی در انتظار شان است .

فهرست مآخذ :

زندگینامه قلمی زنده یاد بدخشی

ظهور و زوال ح ، د ، خ ، اثر دستگیر پنجشیری

نامه بدخشی به عبدالرؤف ضیا زاده

نامه بدخشی به پروفیسور حق نظر اف

توفان شمال نوشته قربان محمد پساکوهی

اسماعیل اکبر در بوته نقد نوشته ح آذری

بیژنپور : باعث و بدخشی نخستین پیشوایان جنبش ملی ضد ستم و استبداد در افغانستان بودند

داستان پایان ناپذیر تراژدیدی افغانستان نوشته پرو فیسور جان رایان استاد دانشگاه وینی پک کانادا

نورعلی دوست

شهر مونتریا کاناډا

۲۵ دسامبر ۲۰۱۴

nooali38@hotmail.com

